

کتاب " ادیان ، مذاهب ، فرقه های استان همدان

مولف : علی زریابی سخا

انتشارات : انتشارات سنجش تهران

صفحه ۶۹ الی ۱۰۱

♦♦♦♦

فرقه ضاله بهائیت

فرقه ضاله بهائیت با سوءاستفاده از مسئله غیبت امام زمان (عج) در ایران زمان قاجاریه به وجود آمده است و سر منشأ این فرقه را فرقه شیعی شیخی دانسته‌اند که به وسیله شیخ احمد کسائی تاسیس گردیده بود که ما برای درک بهتر اعتقادات این فرقه انحرافی از زمینه‌های ایجاد این فرقه شروع و در ادامه به اقدامات و اعتقادات آن می‌پردازیم.

سوءاستفاده از غیبت امام زمان (عج)

استعمارگران پس از مطالعه و تجربیات زیاد از اوایل قرن نوزدهم به بعد به این نتیجه رسیدند که در ایران زمینه‌ای بس مساعد برای ایجاد فرقه جدید که اختلافات تازه‌ای بدنبال داشته باشد، وجود دارد و آن مسئله امام زمان (عج) است که شیعیان مشتاقانه در انتظار ظهورش هستند، لذا به فکر افتادند که با استفاده از این زمینه، اختلافات تازه‌ای به وجود آورند و نوکران جدیدی را در بست در اختیار خود بگیرند و مطابق میل خود آنها را بسازند و سازمان دهند. اینک مشکل اساسی آنان پیدا کردن یا آماده ساختن امام زمانی با آن صفات و خصوصیتی که شیعه در انتظار مقدم مبارکش می‌باشد بود، که چنین شخصیتی هرگز در قالب نوکران و عاملان آن روز استعمار نبود، مگر اینبار به شکل و روش دیگری وارد صحنه شوند.

صوفی اسلام: ابتدا شخصی به نام ((صوفی اسلام)) از افغانستان بعنوان امام زمان علم کردند و با لباس زهد و ظاهر آراسته سوار بر همدجی نمودند، در حالیکه سیصد و شصت نفر فدایی اطراف او را احاطه کرده و پنجاه هزار نفر (یک ارتش واقعی) شمشیر زن و مرید هم همراه او بود، به طرف خراسان روانه‌اش ساختند خلاصه کلام اینکه خون‌های فراوانی ریخته شد و خرابی‌های چشمگیری بار آورد تا سرانجام ارتش ایران موفق به قلع و قمع آنان، کشتن ((صوفی اسلام)) و تمام فدائیان و تارو مار کردن شمشیر زنان همراهش شد و بدین‌طریق این اولین فتنه با وجود قوی بودن ارتش در نطفه خفه گردید.

امام زمانی از ترکمن‌ها: مدتی بعد شخص دیگری رابنام ((خواجه یوسف کاشغری)) از میان ترکمن‌ها بعنوان امام زمان علم کردند و به همراه ۲۹ هزار برای تسخیر ایران بسوی گرگان حرکت دادند، این جمعیت در کنار ((گرگان رود)) با ارتش ایران مواجه شد. سرانجام خواجه یوسف و تعداد کثیری از یارانش بهلاکت رسیدند و

بقیه پا به فرار گذاشتند ولی ریشه فساد باقی بود. (قراگوزلو: ۱۳۸۸؛ ۴۱۴). تا اینکه اینبار نوبت شیخ احمد احسائی رسید که برنامه ریزی دقیقتری در مورد آن تدبیر شد، تا اینبار فتنه به نتیجه برسد.

از شیخی گری تا بابی گری

شیخیگری را شیخ احمد احسائی بنیاد گزارد. وی در زمان فتحعلی شاه حیات داشت و در کربلا بسر می برد، بعلت ویژگی‌های خاصی که شیخ احمد از آن برخوردار بود از جمله زهد و پارسایی، خوش بیانی و خوش برخوردی و هوش فراوان، تعداد زیادی شاگرد در اطرافش بصورت طرفدار گرد آمدند. او در ایران، عراق و عربستان تا حدی نفوذ داشت به طوری که وقتی به ایران سفر کرد فتحعلی شاه و پسرانش شخصا از او استقبال کردند.

شیخ احمد احسائی از ترکیب مذهب و مکتب مسلکی جدید ارائه داد و همین نوآوری که با عقاید شیعیان تناقض داشت موجب سرو صداهایی بر علیه وی گردید و در نتیجه به کشاکش کشیده شد. حاصل پندارهای شیخ احمد احسائی که از فلسفه یونان بهره‌ای جست و می‌خواست در قالب مذهب پیاده کند بنیاد مسلک شیخی گری است و از آن به بعد بود که درگیری ((شیخی)) و ((متشرع)) شروع شد.

شیخ احمد با تغییر اصول دین، یعنی طرد دو اصل (حذف دو اصل) و افزودن اصلی از خود بر آن، تیرگی ژرفی با شیعیان دامنگیرش شد که هر روز وخیمتر و عمیق‌تر می‌گردید. دو اصلی که از اصول دین حذف شد یکی عدل بود و دیگری معاد بود.

در مورد اصل عدل وی را عقیده بر این بود که نباید یکی از صفات الهی را جزو اصول دین قرار داد و به این وسیله یکی از صفات الهی را بر سایر صفات حق برتری داد. در مورد اصل معاد هم نظرش این بود که روز قیامت انسان با عنصر کنونی خود تجدید حیات نمی‌کند بلکه با عصر ((هورقلیایی)) یعنی با موجودیت دیگر غیر از آنچه ترکیبات بدن ما را تشکیل می‌دهد، زنده می‌شود.

شیخ احمد در مورد امام دوازدهم شیعیان، بر همین مبنا، نظری مشابه دارد و می‌گوید: حضرت صاحب الزمان به جهان ((هورقلیایی)) رفت و نوید داد که امام غایب در قالب کالبد دیگری پیدا خواهد شد، همین نظر و عقیده بود که بعدها علی محمد شیرازی آنرا دلیل آورد و بر آن انگشت نهاد و ادعای بابیت کرد. پس از مرگ شیخ احمد احسائی در سال ۱۳۴۲ هـ ق پیروانش به شدت و حرارت تمام دنبال نظریات وی را گرفتند. از جمله این افراد سید کاظم رشتی را باید نام برد. سید کاظم به عنوان بزرگترین شاگرد شیخ احمد احسائی استاد در هجو و چرند بافی بود. (افراسیابی: ۱۳۸۸؛ ۷ و ۸)

سید کاظم رشتی: اصل و نصب و رشتی بودن وی معلوم نیست و هیچکس از سوابق او اطلاع دقیقی ندارد و او را درست نمی‌شناسد. و به احتمال قوی این فرد از کشور روسیه تزاری به نجف رفته است. پول هنگفت و بی حسابی در اختیار داشته و خرج می‌کرده، و در واقع ریخت و پاش می‌کرده و با اینکه در تشیع، بصورت ظاهر

غلو می کرده و عداوت شدیدی نسبت به خلفا ابراز می کرده، از سویی با مقامات عثمانی هم بی ارتباط نبوده و آنها او را بزرگ می شمردند. تا آنجا که در قضیه قتل عام کربلا که سبب نوشتن کتاب ((شرح الزیارة)) توسط استاد او شیخ احمد کسائی بود که در آن به خلفاء راشدین سخت توهین و تحقیر شده بود و به وسیله ارتش عثمانی انجام شد خانه سید کاظم مصون از حمله عثمانی بود، حتی ((علیرضا پاشا)) که مردم خرمشهر را به خاطر شیعه بودن آنان قتل عام کرد. (قصیده عبدالباقی عمری) را به سید کاظم می دهد تا شرحی بر آن بنویسد. (این قصیده اکنون از کتب مورد احترام و تقدیس شیخیه است که در آن خرافات و مطالب باطل و پوچ زیادی را بیان کرد) (قراگوزلو: ۱۳۸۸؛ ۴۱۶)

شیخیان به اصول زیر به عنوان اصول دین معتقد هستند:

۱- توحید ۲- نبوت ۳- امامت ۴- اعتقاد به وجود شیعی کامل یا ((رکن رابع))

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ هـ مُرد و هنگام مرگ شاگردان زیادی داشت ولی چون معتقد بود که ظهور امام غایب بسیار نزدیک است، احتیاج به تعیین جانشین نیست. ولی بعد از سید کاظم و مرگ او سه نفر خود را جانشین او خواندند یکی کریم خان کرمانی بود و دومی حاجی میرزا شفیع تبریزی و سومین آنها علی محمد شیرازی بود که این آخری از همه بیشتر توانست مرید جمع کند و پیروانی برای خود جمع کرد (افراسیابی: ۱۳۸۸؛ ۹)

بساط علی محمد شیرازی بالا گرفت، که این مهم نه به دلیل برتری او نسبت به دیگران، بلکه به دلیل حمایت های بی چون و چرای دولت استعماری روسیه تزاری بود و در جای جای حرکت باب دست سفارت روسیه تزاری و بعداً انگلستان و عثمانی و در آخر آمریکا را می بینیم و امروز نیز سران این فرقه شیطانی به دامان صهیونیسم جهانی در عکا (فلسطین اشغالی) پناه برده اند.

در خصوص زندگی محمد علی شیرازی باید گفت او فرزند سید رضای بزاز است. وی، در یکم محرم سال ۱۲۳۵ هجری، مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی، در شیراز به دنیا آمد. مادرش، فاطمه بیگم نام داشت. در طفولیت، پدرش وفات کرد و او تحت حمایت عموی خود حاجی سید علی تربیت یافت.

وی، تحصیلات ابتدایی اش را در شیراز آغاز کرد و در نوجوانی به بوشهر رفت و نزد شخصی به نام شیخ محمد که به «شیخ عابد» شهرت داشت، به تحصیل پرداخت. شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود (اشراق خاوری: بی تا؛ ۶۳-۶۴) در بوشهر (ایران) به تعلیم و تربیت و تدریس اشتغال داشت. علی محمد، نزد او، به خواندن و نوشتن پرداخت و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلیات مطالب و آموزه های شیخیه را آموخت و بدین ترتیب از همان دوران، با نام رؤسای شیخیه (احسائی و رشتی) آشنا شد.

تحصیل و تجارت «باب»

تحصیلات علی محمد، اندک بود. او، در نوشتن مطالب به زبان و بویژه فارسی و عربی، دچار اشتباهات فاحش شده که نشانه‌ی عدم اطلاع کافی وی از ادبیات زبان عربی و فارسی است. او، پس از مدتی کوتاهی که به تحصیل پرداخته بود، دست از آن کشید و در هفده سالگی، همراه دایی خویش، میرزا علی تاجر، شغل پدر را پیشه‌ی خویش ساخت. (آواره: ۱۳۴۳؛ ۷) وی، حدود پنج سال در «بوشهر» که دارای هوایی گرم است، اقامت گزید و با دادوستد در بندر بوشهر، زندگی خویش را می‌گذراند.

او در بوشهر مدتی را نزد یک مکتب دار که از پیروان فرقه شیخیه بود، به کار آموختن پرداخت و چون به سن رشد و بلوغ رسید در کنار دایی خود به کسب و کار در کمپانی ساسون که سهام و مالکیت آن متعلق به یکی از سرمایه داران کلان یهودی بغداد بود و در بندر بوشهر و بمبئی هندوستان به کار تجارت تریاک اشتغال داشت، پرداخت. آشنایی وی با خانواده یهودی و سرمایه‌دار ((ساسون)) تأثیرات مهمی در زندگی او گذاشت و وی را با کانون های مهم یهودی آشنا ساخت که بنا به اعتقاد پاره‌ای از مورخین پایه‌های اصلی ادعاهای او درباره (ادعای امام زمان بودن) و یا بنا به اعتقاد فرقه ((شیخیه)) ادعای ((رکن رابع)) او از همین ایام و در ارتباط با همین کانون شکل گرفت.

برخی آورده‌اند، چون وی، مجذوب مسایل مذهبی بود، در پناه قیافه‌ی محجوب و چهره‌ی زیبا و حسن خلق و سلوک با مردم، توانست عده‌ای را به سوی خود جلب کند. (دهخدا: ۱۳۷۷ جلد ۹؛ ۲۳)

علی محمد شیرازی، پس از توقف پنج سال در بوشهر، با رها کردن تحصیل و تجارت، به شیراز بازگشت و از آن جا به مکه سفر کرد، سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و تحصیل علم، به کربلا رفت و در آن جا، به جهت سنخیت فکری و شنیدن آوازه‌ی سید کاظم رشتی - شاگرد و جانشین و مفسر آرای شیخ احمد احسائی - به وی گرایش پیدا کرد.

چنان که پیش از این آورده‌ایم، شیخ احمد احسائی، معتقدات باطل‌اش را به بعضی از شاگردانش، از جمله سید کاظم رشتی انتقال داد. از مهم‌ترین آن افکار، ترکیب معجونی از افکار غلوآمیز درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و این که آنان «مظاهر تجسم یافته‌ی خدا» یا «خدایان مجسم» اند و این که لازم است در هر زمان، یک نفر میان مردم و امام زمان، «باب» و «واسطه‌ی فیض روحانی» باشد، می‌توان یاد کرد.

علی محمد، در مدت توقف خود در کربلا - که ظاهراً، دو یا سه سال طول کشید - در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی درآمد و مورد توجه استادش قرار گرفت. وی، در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می‌کرد، با مسائل عرفانی، و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه، آشنا شد و از آرای شیخ احسائی هم آگاهی یافت. (مازندرانی: بی تا جلد ۱؛ ۱۹۲-۱۹۳) علاوه، هنگام اقامت در کربلا، از

درس ملاصادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد خراسانی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را فرا گرفت. (مازندرانی: بی تا جلد ۴؛ ۳۷۰)

شیرازی، در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به شیراز بازگشت و هرگاه فرصت می‌یافت، کتاب‌های دینی را مطالعه می‌کرد. به گفته‌ی خودش:

ولقد طالعت سنا برق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها؛ (مازندرانی: بی تا جلد ۳؛ ۴۷۹)

همانا، کتاب «سنابرق» اثر سید جعفر علوی [مشهور به کشفی] را خواندم و باطن آیاتش را مشاهده کردم»

ریاضت غیرشرعی، گام نخست انحراف

سید علی محمد شیرازی، پیش از ابراز ادعاهای دروغین خویش، به ریاضت‌های سخت و بی‌فایده مشغول گردید. وی، در ایامی که به تجارت پرداخته بود، کم‌کم، دست از آن کشید و در آن ایام، ذوق ریاضت و ذکر و فکر و مراقبه‌ی غیر شرعی که شیوه‌ی درآویش و صوفیه بود، در سرش افتاد و لذا به ریاضت‌های غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فرسا پرداخت. شاید از همین رو باشد که بعضی گفته‌اند، انجام دادن ریاضت‌های سخت، اعتدال مزاج و حواس او را برهم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گردید. در این باره آورده‌اند:

روزها، در آن آفتاب گرم که شدتی طاقت فرسا دارد، سربرهنه ایستاده به دعوت عزائم، عزیمت تسخیر شمس داشتن، تا تأثیر حرارت شمس، رطوبت دماغش را به کلی از بین برد. (هدایت: ۱۳۳۹؛ ۱۲۷۲)

از همان سنین نوجوانی، علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود. به کارهای غیر متعارف دست می‌زد. و طبیعتاً، خرافه‌گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» - که رمالان و افسونگران نادان و حرفه‌ای، جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می‌بردند - سخت علاقه مند و پا بند بود و گاه با همین طلسمات بی‌اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جن و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می‌پرداخت! چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می‌خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می‌نمود». (نوری: ۱۳۸۴؛ ۴۱)

پس وی، گذشته از دل بستگی به اندیشه‌های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم تابستان، از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر، بر بام خانه رو به خورشید، اورادی می‌خواند. (اشراق خاوری: بی تا، ۶۷)

این وضعیت، تأثیر زیادی در روحیه‌ی او باقی گذاشت و زمینه‌ی انحراف اعتقادی را فراهم ساخت.

ماجرای پیدایش فرقه‌ی «بابیه»

ادعای «بابیت» زمانی آغاز شد که سید کاظم رشتی از دنیا رفت و سید علی محمد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه که در قسمت پیشین مقاله گفته شد، «شیخیه»، در معارف دینی، فقط به چهار اصل از اصول دین اعتقاد دارند: ۱- توحید؛ ۲- نبوت؛ ۳- امامت؛ ۴- اعتقاد به شیعه‌ی کامل (رکن رابع) که نیابت خاصه‌ی امام زمان علیه السلام مخصوص او است.

آنان معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نواب چهارگانه (۱- عثمان بن سعید عمروی؛ ۲- ابوجعفر محمد بن عثمان؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمري) برخلاف اعتقاد فقیهان و محدثان شیعه، مسدود نشده و همچنان راه نیابت خاصه، مفتوح است.

بعد از وفات سید کاظم رشتی، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی «شیعه‌ی کامل» خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی، از قبیل ملاحسین بشرویه، ملاعلی بسطامی، حاج محمد علی بارفروشی، آخوند ملا عبدالجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمد هادی، آقا سید حسین یزدی، ملاحسن بجستانی، ملبشیر، ملباقر ترک، ملا احمدابدال،... چهل روز در کوفه به سر بردند و در صدد برآمدند که یک وجود فوق‌العاده را بیابند. گونه‌ای که اگر از استادش بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد. بسیاری از این افراد، پیش از آن که از هم جدا شوند، هم پیمان و هم قسم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم رشتی خبر داده، نتیجه‌ی تحقیقاتشان را به هم اطلاع دهند. (دهخدا: ۱۳۷۷؛ ۳۳)

از سوی دیگر، چند نفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله‌ی آنان، حاجی محمد کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمد شیرازی و بودند. این امر، سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه‌ی شیخیه گردید.

در این میان، ملا حسین بشرویه - که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سید علی محمد شیرازی شده بود - قرار گذاشت که نام او را بلند کند. بدین منظور، با عده‌ای از شاگردان سید کاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته‌ای برای جانشینی سید کاظم کوشش کنند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد.» لذا به مسجد کوفه رفت و چله نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه‌ای صورت نگرفت.» بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داده و دریافتم که جانشین بحق سید کاظم رشتی، علی محمد است.» (دهخدا: ۱۳۷۷ جلد ۹: ۵۱)

با انتشار این مطلب، عده‌ای از فرقه‌ی شیخیه که با این نوع ادعا مانوس بودند، به علی محمد شیرازی گرایش بیش‌تری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ هـ ق در سن ۲۵ سالگی، جانشینی استادش سید کاظم رشتی را اعلام کرد.

ادعای بابیت

پس از مرگ سید کاظم رشتی، سیدعلی محمد، تحت تأثیر تلقینات پرنس دالگورکی، سفیر وقت روسیه در ایران ادعای جانشینی او را مطرح ساخت، پس از انتشار جانشین شدن سیدعلی محمد در سال ۱۲۶۰ هـ ق وی، فرصت را غنیمت شمرد، از استقبال عده‌ای استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه‌ی خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملاحسین بشرویه آشکار ساخت و خود را در سال ۱۲۶۰ هجری قمری که مصادف با هزارمین سال غیبت امام عصر (عج) بود، «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه‌ی میان مردم و امام زمان (عج) معرفی کرد. براین اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت رسند. لذا می‌گفت: «مردم، باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف به اسرار هستم - برآن اسرار دست یابند.»

ادعای سید علی محمد شیرازی، چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگتری یافت و نظر گروهی از شیعیان به سوی او معطوف گشت تا آن که در مدت پنج ماه، هجده تن - که اغلب آنان از شاگردان سید کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند - پیرامونش را گرفتند. بعدها، سید علی محمد، آنان را حروف «حی» نامید.

سید علی محمد، غالباً، این حدیث مشهور را می‌خواند: «انا مدنیه العلم و علی بابها» و مقصودش این بود که همان گونه که رسیدن به خداوند، جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه، مشکل و غیر ممکن است و او، همان واسطه‌ی کبرا است.

ادعاهای دروغین دیگر

الف) ادعای ذکریت

سیدعلی محمد شیرازی، پس از آن که لقب «باب» را به طور رسمی یدک کشید، در آغاز امر، بخش‌هایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تاویل و تصریح کرد که امام دوازدهم شیعیان، او را مامور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشتن را «ذکر» نامید. مقام «ذکر» و «فؤاد»، بالاترین مراحل سلوک است. وی، در آغاز تفسیرش بر سوره‌ی یوسف می‌نویسد:

الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب، علی عبده، لیکون حجه الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا، (میرسلیم: ۱۳۷۵ جلد ۱؛ ۱۷)

همانا، خدا مقدر کرده که این کتاب، از نزد محمد، پسر حسن، پسر علی، پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابی طالب، بربنده‌اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد) حجت بالغه‌ی خدا بر جهانیان باشد.

ب) ادعای «مهدویت»

همین که از دعاوی «بابیت» و «ذکریت» مدتی گذشت و گروهی نزد سید علی محمد شیرازی جمع شدند، وی ادعای خود را تغییر داد و از «مهدویت» سخن به میان آورد و گفت:

منم آن کسی که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید. (جانی کاشانی: ۱۳۲۸؛ ۱۳۵)

برخی آورده‌اند، خود «باب» از عراق به مکه رفت و چنان که بابیان گفته‌اند، در آن جا دعوی مهدویت خود را علنی ساخت. در اخبار ظهور مهدی علیه السلام آمده است که او، ابتدا در مسجدالحرام، خود را معرفی می‌کند، او نیز به مکه رفت. سپس به بوشهر بازگشت، رحل اقامت افکند.

مدت دعوت قائمیت و مهدویت او، حدود دو سال و نیم در آخر زندگی‌اش بیش نبود و با وجود توبه نامه، در ادعای خویش ثبات قدم نداشته است. (صدر: ۱۳۷۵ جلد ۳؛ ۴-۵) اندیشه مندان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، کتاب‌های بسیاری در رد این فرقه نوشته‌اند.

ج) ادعای «رسالت»

علی محمد شیرازی، به ادعاهای واهی «بابیت»، «ذکریت» و «مهدویت» بسنده نکرد، وانحراف و گمراهی را به حدی رسانید که مقام ادعای مهدویت را به مرتبه‌ی «رسالت» تبدیل کرد و مدعی نزول کتاب جدید و دین نو گردید و به گمان خود، احکام جاودانه‌ی اسلام را با نوشتن کتاب "بیان" نسخ کرد! وی، در این باره نوشت:

در هر زمان، خداوند عز و جل کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و می‌فرماید. در سنه‌ی هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله کتاب بیان و حجت را ذات حروف سبع [علی محمد که دارای هفت حرف است] قرار داد.

آری، بدین سان بود که انحراف کوچک «ادعای بابیت» به انحراف بزرگی چون «ادعای رسالت» منجر شد و عده‌ای به گمراهی و ضلالت روی آوردند.

وی، خود را برتر از همه‌ی انبیای الهی دانسته و مظهر نفس پروردگار می‌پنداشت و عقیده داشت که با ظهورش، آیین اسلام، منسوخ، و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است.

بدین ترتیب، علی محمد شیرازی، هر از چند گاهی، دعاوی خود را به مقامات بالاترین تغییر می‌داد و سخنان پیشین را برای یارانش تاویل می‌کرد و آنان را در پی خود می‌کشید.

اعتراض و مناظره‌ی علما با میرزا علی محمد

اظهار دعاوی دروغین و تاویلات سخنان و ادعاهای متناقض، مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه در آن عصر قرار گرفت. برای روشن شدن حقایق و آگاهی بیش تر مردم، جلسات نقد و بررسی و مناظره تشکیل شد که اجمالی از آن‌ها چنین است:

پس از مراجعت علی محمد از سفر مکه به بوشهر، زمانی که هنوز از ادعای «باییت» پا را فراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علما و مردم متدین، به دستور والی فارس، در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ هجری قمری دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه، نزد امام جمعه‌ی آن شهر، اظهار ندامت و توبه کرد و به قول یکی از مریدانش، بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند... (اشراق خاوری: بی تا؛ ۱۴۱)

در اواخر سلطنت محمد شاه، به دستور حاجی میرزا آغاسی (وزیر محمد شاه) علی محمد را از قلعه‌ی چهریق به تبریز بردند و با حضور ناصرالدین میرزا- که در آن وقت ولی عهد بود- و چندتن از علما، مجلسی را ترتیب دادند و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد، در آن جلسه، آشکارا از مقام «مهدویت» خود سخن گفت و ادعای «باییت» امام زمان را که پیش از آن، بدان تصریح کرده بود، به «باییت علم خداوند» تاویل کرد و چون از او درباره‌ی برخی مسایل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند.

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را چوب زدند و تنبیه کردند. او، از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد. سپس توبه نامه‌ای تنظیم کرد و به قصد طلب عفو، برای شاه ارسال داشت.

آشوب و قتل و غارت بابیان

بدین سان، علی محمد از دعاوی خود، بازگشت، ولی توبه‌ی او، صوری بود. چرا که پیش از توبه‌ی اخیر، در شیراز نیز بر فراز منبر و در برابر مردم، نیابت و باییت خود را انکار کرد، اما چیزی نگذشت که ادعاهای بالاتری را به میان آورد و از پیامبری و رسالت خویش سخن گفت.

در اواخر سلطنت محمدشاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان علی محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه‌ی طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بابیان به رهبری ملاحسین بشرویه و ملامحمد علی بارفروشی، قلعه‌ی طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر، بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می- کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت ایشان پرداختند. یکی از بابیان می‌نویسد:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. زنده ها هم، فرار نموده، ده (روستا) را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه‌ی ایشان را جمیعا به قلعه بردند. (جانی کاشانی: ۱۹۱۰؛ ۱۶۲)

آنان چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی، جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب، فرمانروایی می‌کنند. همان فرد می‌نویسد:

حضرت قدوس [محمد علی بارفروشی] می‌فرمودند که «ماهستیم سلطان بحق، و عالم، در زیر نگین ما می‌باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گردید». (جانی کاشانی: ۱۹۱۰؛ ۱۶۲)

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه‌ی آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملامحمد علی بارفروشی در جمادی الثانیه ۱۲۶۵ پایان گرفت.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملامحمد علی زنجانی (در سال ۱۲۶۶هـ) پدید آمد که به شکست بایان انجامید.

در تهران نیز گروهی از بایان به رهبری علی ترشیزی برآن شدند تا ناصرالدین شاه و امیرکبیر و امام جمعه‌ی تهران را به قتل رسانند، اما نقشه‌ی آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بایان، دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

شگفت آن که مریدان علی محمد، در جنگ‌های قلعه‌ی طبرسی و زنجان، از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزاردند واز «بابیت» سید علی محمد جانب داری می‌کردند. (اشراق خاوری: بی تا؛ ۱۶۳ و ۱۹۵)

ظاهرا، در آن هنگام، هنوز ادعای مهدویت و نبوت وی به گوش آنان نرسیده بود. از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بایان به محض این که در «بدشت» از ادعای مهدویت سید علی محمد و تغییر احکام اسلام باخبر شدند، به شدت از او روی گرداندند. (اشراق خاوری: بی تا؛ ۱۳۰)

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه و بالاگرفتن فتنه‌ی بابیه، میرزا تی خان امیر کبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار سیدعلی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملاعام به قتل رساند و از این راه، آتش شورش ها را فرو نشاند و برای این کار، از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته‌ی ادوارد براون:

دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او، علما را برآن داشت که به علت شبهه‌ی خبط دماغ، بر اعدام وی رای ندهند. (نجفی: ۱۳۸۳؛ ۲۵۲)

با وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ درباره ی سید علی محمد را نمی دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد. (میرسلیم: ۱۳۷۵؛ ۱۸-۱۹)

با اعدام باب، همه ی قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عده ای از طرفداران، باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آن که سرانجام کارشان با ادعاهای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهائیت» پی ریزی شد.

تاثیر کینیاژ دالگورکی در شکل گیری بهائیت از زبان خود او

در این بین تحریک عوامل استعماری روسیه تزاری نیز دیده می شود حال براساس گفته های شاهزاده دالگورکی که در اواسط سلطنت محمدشاه قاجار (تاریخ سلطنت ۱۲۶۴-۱۲۵۰ ق) به ایران آمده و به طوری که خودش در یاد داشت های خود می نویسد، از دربار تزار فقط مامور این کار بوده که به هر قسم می تواند با مسلمانان و علمای اسلام آمیزش کند و عقاید اسلامی را فرا گیرد. و هر جا کسی را واجد شرایط دید که سوادى دارد و قیافه جذابی و عقیده متزلزلى دارد، او را با ادعای ناروا و القای اختلاف در جامعه اسلامی وادارد. وعده نصرت از طرف خدای زمین و قشون روسیه به او بدهد. عملا کینیاژ دالگورکی بعد از ورود به تهران، به خواب های جعلی، جذبۀ دروغین از اسلام در دلش فرو می رود. چنانکه کشیش ملکم می گفت: شما به نماز خانه بیائید، کم کم نور خداوندما عیسی مسیح به دل شما فرو می رود!

گفته شده کینیاژ دالگورکی مسلمان می شود، مانند مسلمان شدن ژردن پاشا، آن انگلیسی نامسلمان که سال ها در سودان اظهار اسلامیت می کرد و آخر معلوم شد که آن شجره مغروسه و منحوسه، برای القای اختلاف بین مصر و سودان بوده و هنوز آن بنیادی که او نهاده، برای انگلیس بار می دهد.

آری کینیاژ دالگورکی پس از مسلمان شدن و آغاز درس عربی از امثله تا قوانین، نزد مرحوم شیخ مهدی تهرانی [معروف به حکیم گیلانی صوفی فرقه ذهبیه اغتشاشیه] و ازدواج با دختر برادر شیخ نام خود را علی میگذارد با فوت زیور همسرش، کینیاژ که حالا علی نامیده میشود. مذکور به نام شیخ عیسی لنکرانی با عمامه و عبا به کربلا و نجف رفته، در حوزه درس کاظم رشتی در آمده، در آنجا با علی محمد باب، شاگرد سید رشتی برمی خورد، همان سید علی محمدی که مریدان ابلهش، باد به بروت افکنده، می گویند به هیچ مدرسه ای نرفته بود. چنانکه دروغگوی دوم، میرزا حسینعلی بهاء هم می گوید ((ما قرأت ما عندالناس من العلوم)) در صورتی که معلم اولش یغمای جندقی با آن ذوق ادبی! و معلم دومش میرزا نظر علی حکیم و معلم سومش شیخ عبدالرحمن، شیخ سلسله نقش بندیه در خانقاه سلیمانیه کردستان را ما می شناسیم. کینیاژ پس از آنکه می گوید حشیش باب را به شراب ناب تبدیل کردم، او را بر ادعای مهدویت مصمم ساختم. البته این قصه رشته اش دراز است، تا آنجا که می گوید: بعد از قتل باب و تبعید بهاء، رقباء ما یعنی انگلیسی ها از زمینه حاضر استفاده

کردند و باز هم تا بهاء در بغداد بود، مکاتبه داشتیم و دستورات لازم را به او می‌نگاشتیم. ولی پس از آنکه این کاروان به ادرنه ارض سرآ رسید، دیگر استفاده ما قطع و افاده به انگلیسی‌ها حصر شد.^۱ (آیتی: ۱۳۸۹: ۴۳ و ۴۴) دالگورکی مترجم سفارت روس [که بعدها در مقام سفیر هم به ایران آمد] در یادداشت‌های خود می‌گوید (تمام الواح حسینعلی نوری از سفارت روس برای او نوشته می‌شد و گاهی هم خودش تصرفی در آن می‌کرد و سپس منتشر می‌ساخت ولی به قول دالگورکی هر چه خودش در آن تصرف می‌کرد بی‌مزه گشته است)). (زعیم الدوله: ۱۳۲۱ق؛ ۲۴۳ به نقل از آیتی) و این یکی از دلایل و نشانه‌هایی است که دالگورکی و سفارت روس تزار در تقویت حسینعلی بهاء و مسلک او نقش بسیار داشتند. (آیتی: ۱۳۸۹: ۵۲)

حال براساس گفته‌های دالگورکی در کتاب خاطرات پرنس دالگورکی بحث را ادامه می‌دهیم تا دست عوامل استعماری در این فرقه سازی را بهتر ببینیم.

نحوه آشنایی کینیاژ دالگورکی با علی محمد باب

پرنس دالگورکی درباره نحوه آشنایی و تلقین مطالب و تعالیم خود به علی محمد باب چنین می‌گوید:

من فکر کردم چگونه است که این عده قلیل شیعه... بر یک دولتی مثل عثمانی غلبه کرده‌اند و چگونه همین جماعت با یک عده قلیل جنگ‌هایی با روسیه نموده و یک لشکر انبوه را از میان برداشته‌اند. آن وقت دانستم که [این پیروزی‌ها] به واسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان راسخی است که به دین اسلام دارا بوده [اند].... من هم در صدد [ایجاد] دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد. زیرا فتوحات ایران به واسطه وطن دوستی و اتحاد مذهبی بوده است... [پس از آشنایی با علی محمد در عتبات] سید علی محمد دست از دوستی من نمی‌کشید و بیشتر مرا مهمان می‌کرد و قلیان محبت را با هم می‌کشیدیم... [او] خیلی ابن الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز به طلسم و ادعیه و ریاضات و جفر و غیره عقیده داشت. چون دید من در علم حساب و جفر و مقابله و هندسه مهارت دارم، برای رسیدن به مقصودش شروع به خواندن حساب در نزد من نمود. با این همه هوش با هزاران زحمتچار عمل اصلی را در نزد من خواند و بالاخره گفت من کله ریاضی درست و حسابی ندارم. شب‌های جمعه در سر قلیان سوای تنباکو چیزی مثل موم خرد می‌کرد... به من هم تعارف نمی‌کرد، به او گفتم را قلیان را به من نمی‌دهی بکشم؟ گفت: تو هنوز قابل اسرار نشده‌ای که از این قلیان بکشی. اصرار کردم تا به من داد کشیدم... خنده فراوان کردم... روزی از او پرسیدم این چه چیزی بود؟ گفت: به عقیده عرفا اسرار و به قول عامه چرس... دانستم حشیش است و فقط برای پر خوری و خنده خوب است، ولی سید می‌گفت مطالب رمز به من مکشوف می‌شود. گفتم... می‌خواستی [موقع حساب خواندن] بکشی تا زودتر فهم مطالب کنی....

^۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به صفحه ۴۷ الی ۵۱ همان کتاب

به واسطه [کشیدن] چرس اصلا میل درس و مطالعه از او فراری شده بود و دل به درس خواندن نمی داد. روزی در سر درس آقای آقا سید کاظم [رشتی] یک نفر طلبه تبریزی از آقا سؤال کرد: آقا حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند؟ آقا فرمودند: من چه می دانم شاید در همین جا تشریف داشته باشند، ولی من او را نمی شناسم. من مثل برق خیالی به سرم آمد که سید علی محمد این اواخر به واسطه کشیدن قلیان چرس و ریاضت های بیهوده با نخوت و جاه طلب شده بود... شبی که قلیان چرس را زده بود من بدون آن که قلیان کشیده باشم با یک حال خضوع و خشوع در حضور او خود را جمع کرده و گفتم: حضرت صاحب الامر! به من تفضل و ترحمی فرمایید بر من پوشیده نیست توئی، تو... من مصمم شدم یک دکان جدیدی در مقابل دکان شیخی باز کنم و اقلا اختلاف سوم را من در مذهب شیعه ایجاد کنم.

گاهی بعضی مسائل آسان از سید می پرسیدم، او هم جواب های مطابق ذوق خودش که اغلب بی سرو ته بود، از روی بخار حشیش می داد، من هم فوراً "تعظیمی کرده و می گفتم تو باب علی یا صاحب الزمانی، پرده پوشی بس است، خود را از من می پوش... [روزی] مجدداً به منزل او رفتم و تقاضای تفسیر سوره عمه جزء را کردم... سید هم قبول این خدمت کرد و قلیان چرس را کشیده و شروع به نوشتن نمود (وقتی سید چرس را می کشید به قدری

چیز می نوشت که یکی از تندنویس های نمره اول.... بود) ولی اغلب مطالب او را من اصلاح می کردم و به او می دادم که بلکه او تحریک و معتقد شود باب علم است. آری سید بهترین آلت برای این عمل بود. خواهی نخواهی من سید را با اینکه متلون سست عنصر بود، در راه انداختم و چرس و ریاضت کشیدن او هم به من کمک می کرد.

.... [سید علی محمد باب] همیشه تردید داشت و می ترسید دعوی صاحب الامری بکند، به من می گفت که اسم من مهدی نیست، گفتم من نام تو را مهدی می گذارم، تو به طرف ایران حرکت کن... من به شما قول می دهم که چنان به تو کمک کنم که همه ایران به تو بگردند، تو فقط حال تردید و ترس را از خود دور کن... هر رطب و یابسی بگویی مردم زیر بار تو می روند، حتی اگر خواهر را به برادر حلال کنی... سید بی نهایت طالب شده بود که ادعایی بکند ولی جرات نمی کرد. من برای اینکه به او جرأت بدهم به بغداد رفته، چند بطر شراب خوب شیراز یافتم و چند شبی به او خوراندم. کم کم با هم محرم شدیم و با او حالی کردیم... به هر وسیله ای بود رگ جاه طلبی او را پیدا و او را به حدی تحریک کردم که کم کم دعوی این کار بر او آسان آمد... به سید گفتم از من پول دادن و از تو دعوی مبشری و باییت و صاحب الزمانی کردن. او را راضی کردن و به طرف بصره و از آنجا به طرف بوشهر رفت... [در نامه هایی که به هم می نوشتیم] او خود را نایب عصر و باب علم می خواند، من در جواب او را امام عصر می خواندم... همین که او رفت من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور نموده

و همین سید شیرازی امام عصر بود و به حال ناشناس در سردرس آقای رشتی حاضر می‌شده...^۱
(دالگورکی: ۱۳۸۲؛ ۲۹۳-۲۹۶)

کینیاژ دالگورکی در مورد جریان معدوم شدن ((علی محمد باب)) چنین می‌گوید:

[علی محمد] چند ماهی در بوشهر ریاضت می‌کشید ولی جرات اظهار نکرده بود... پس از دو ماه به طرف شیراز حرکت می‌نماید در راه جسته جسته عنوان مبشری را پیش کشیده نیابت امام عصر را اظهار می‌نماید تا به شیراز می‌رسد... و بعضی مردم عوام را دور خود جمع می‌کند... [علما در مورد ادعایش از او سؤال می‌کنند و پس از چند چوب خوردن و چند ماه حبس] از شیراز بیرونش می‌نمایند. بیچاره عاق پدر و مادر با دست تهی از آنجا به اصفهان وارد می‌شود و لابد هزار بار در دل مرا لعنت کرده و نادم و پشیمان بود... همین که به من اطلاع رسید [او] وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به [منوچهر خان] معتمدالدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است از او نگهداری شود... از بدختی سید، معتمدالدوله مرحوم شد. سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه نمودند، من هم به وسیله میرزا حسن علی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران جار و جنجال راه انداختیم که صاحب الامر را گرفته‌اند، لذا دولت او را... به تبریز و از آنجا به ماکو بردند ولی دوستان من آنچه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه [انداختند]... من بیش از آنچه می‌کردم نمی‌توانستم کمک بکنم... به علاوه اگر سید را در تهران نگاه می‌داشتند و سوالاتی از او می‌شد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می‌گفت و مرا رسوا می‌نمود. پس به فکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده پس از آن جنجال برپا نمایم... پس از کشته شدن سید خبر آن در تهران به من رسید و [به] میرزا حسینعلی [بهاءالله] و چند نفر دیگر که سید را ندیده بودند گفتم جنجال برپا نمایند... (دالگورکی: ۱۳۸۲؛ ۲۹۶-۲۹۸)

اما بعد از باب جناب میرزا حسینعلی ((بهاءالله)) پس یک شورش علیه برادرش که از سوی باب جانشینش معرفی کرده بود پس از خروج از عراق و اقامتی در ادرنه و بعد حرکت به سمت عکا و حیفا، در عکا به صورت کامل و علنی دست از ادعای نایب باب بودن برداشت و رسماً خود را پیامبر نامید و فرقه ((بهائیت)) را بنیان گذاشت که فوراً از جانب دولت روسیه به رسمیت شناخته شد و فرقه ضاله بهائیت را به عنوان یک دین، قبول کردند و همه گونه امکانات در اختیار آنها گذاشتند. این دولت در نخستین اقدام مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و اولین معبد این فرقه را به نام ((مشرق الاذکار)) در شهر عشق آباد ایجاد کرد.

حمایت دولت روسیه تزاری تا پایان حاکمیت خاندان رومانوف (تزارها) و پیروزی انقلاب کمونیستی در اکتبر ۱۹۱۷ میلادی ادامه یافت. ((بهاءالله)) نیز وابستگی به روسیه را پنهان نمی‌کرد. به طوری که در یکی از الواح خود از پیروانش می‌خواهد تا همواره دولت بهیه روس را دعا کنند.

^۱. خاطرات پرنس دالگورکی. سید ابوالقاسم مرعشی، صفحات ۳۰-۳۵

کینیاژ دالگورکی دستگیری و تبعید جناب حسینعلی نوری و انتقال او و بردارش که در آنزمان جانشین علی محمد باب معرفی شده بود به عراق و... را چنین شرح می‌دهد:

اُپس از ترور ناصرالدین شاه [میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مرا هم گرفتند، من از آنها حمایت کرده با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادیم که اینها بابی نیستند لذا آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانه‌شان کردیم. من به میرزا حسینعلی گفتم که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را من یظهره الله بخوان... و مبلغ زیادی به آنها پول دادم... [از آنجا که] میرزا حسینعلی هم پیرمرد و هم علم و اطلاع نداشت لذا چند نفر آدم باسواد همراه او نمودم....

زن و بچه و کس و کار او [حسینعلی] را هم روانه بغداد کردم که دلواپسی نداشته باشد و در آنجا تشکیلاتی دادند. کاتب وحی درست کردند، من هم چند نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود جرح و تعدیل نموده و برای آنها فرستادم که نسخ زیادی از آنها استنساخ نمایند. بعضی از الواح را از برای آنها یی که سید را ندیده و گول خورده بودند هر ماه تهیه کرده و می‌فرستاد.

یک قسمت کار سفارتخانه منحصر به تهیه الواح و انتظام کاربابیها بود... و همه ماهه برای او [حسینعلی] و مردمش دو سه هزار تومان پول می‌فرستادم و در این بین دولت عثمانی آنها را به استامبول و از آنجا به ((ادرنه)) فرستاد و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت. خانه و مکان برای آنها تهیه می‌شد و ما آن لوايح را با یک آب و تابی به ولایات می‌فرستادیم... در این ضمن میرزا حسینعلی بهاء با برادر سر ریاست به هم زد و میرزا یحیی زیر بار ریاست برادر خود نرفت... از برادر جدا شده به طرف جزیره قبرس رفت... و خود را ((صبح ازل)) نامید.

... ما برصدد برآمدیم عباس پسر حسینعلی را بگذاریم درس بخواند... به واسطه شهرت‌هایی که به اسم میرزا یحیی داده بودند لابد [ناچار] شدیم اسم بابی را تبدیل به بهائی کنیم. (قدرولایت: ۱۳۸۷؛ ۲۹۸-۳۰۹)

بعد از این که انقلاب بلشویکی در روسیه رخ داد و دولت تزاری سقوط کرد بلشویک‌ها به فرقه بهائیت به عنوان آلت دست دولت قبل نگاه کردند و به همین دلیل با آن به مخالفت برخاستند و چون این فرقه از بدو تولد خود را وابسته به دول استعماری دیده بود مجبور شد به دلیل ارتباطاتی که از قبل با دولت بریتانیا پیدا کرده بود به سمت این دولت متمایل شود و کم‌کم وابستگی آن به این دولت بیش از پیش شد و دولت بریتانیا به راحتی جای دولت تزاری روس را گرفت.

در اینجا لازم می‌دانم که بگویم، افرادی مانند احمد کسروی و محمد توکلی اصل یادداشت‌های پرانس دالگورکی را زیر سؤال برده‌اند که در این مجال فرصت پاسخ‌گویی به این انتقادهای نمی‌باشد و قصد از تحقیق نیز این نمی‌باشد به همین دلیل از آن صرف نظر می‌نمایم.

بهائیت در دامن استعمار بریتانیا

انگلستان، در کنار اقدامات و فعالیت‌های سفارت روس، در مورد بابی‌ها مواظبت و مراقبت کامل داشت که سر از رمز کار آنها درآورد، از طرفی چون وجود یک چنین حزبی را در داخل کشورهای استعماری برای اغراض استعمارگرایانه خویش نه تنها مناسب بلکه لازم می‌دانست از حمایت و کمک غیر مستقیم و احياناً مستقیم و علنی هم خودداری نداشت. بطوری که در صفحات قبل مربوط به نوشته‌های دالگورکی مطالعه کردید انگلستان هم در همه حال سعی داشت که این فرقه را حمایت مستقیم خود داشته باشد و تا حدودی هم موفق به این کار شده بود. (قراگوزلو: ۱۳۸۸؛ ۴۱۸)

در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانی‌ها با انگلیسی‌ها در جنگ بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس، اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل ((وطن ملی یهود)) در فلسطین را صادر کرده بود. عبدالبهاء با قشون انگلیس به همکاری پرداخت و مقدار زیادی گندم ذخیره خود را در اختیار قشون انگلیس قرار داد. لذا جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی، تصمیم بر اعدام عبدالبهاء و خرابی مراکز آنها در عکا و حیفا داشت، لیکن لرد بالفرد پس از دریافت این خبر به ژنرال اللبنی فرمانده سپاه انگلیسی دستور تلگرافی صادر کرد تا از عبدالبهاء عائله و دوستان او به جمیع قوا، حفاظت نماید.

بعد از تصرف حیفا توسط قشون انگلیس (ذیحجه ۱۳۳۶/ سپتامبر ۱۹۱۸)، عبدالبهاء برای امپراتوری انگلیس - ژرژ پنجم - دعا کرد واز اینکه ((سراپرده عدل در سراسر فلسطین گسترده شد)) به درگاه خدا شکر گذاشت!!

بعد از شکست عثمانی از ارتش عثمانی امپراتوری بریتانیا عبدالبهاء، در نامه‌ای به ((نصرالله باقراف)) یکی از بهائیان تهران، پس از فتح فلسطین توسط انگلیسی‌ها چنین نوشته است. ((در این ایام، الحمدالله بفضل الهی، ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش، این اقلیم را روشن نمود و سلطه جابره (منظورش دولت عثمانی است) زایل و حکومت عادلانه (حکومت انگلستان) حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند.)) و نیز همین شخص، پس از شکست، دولت اسلامی عثمانی از ارتش انگلیس برای انگلستان استعمارگر چنین دعا کرده است.

((خدایا مؤید بدار امپراتور عظیم الشان ژرژ پنجم انگلستان را به توفیقات رحمانیه خودت و سایه‌اش را بر سر این اقلیم بگستران...)) (قراگوزلو: ۱۳۸۸؛ ۴۳)

می‌بینیم که چگونه هنوز که هنوز است بهائیت دست از دامن این دایه مهربان برنداشته و استعمار پیر هم هنوز خود را مستغنی از چنین افراد خودفروخته و خادمی نمی‌داند، و لذا آنها را در ((فلسطین)) یعنی در این پایگاه استعمار در خاورمیانه، زیربال خود گرفته، و هم اکنون در کشورهای اسلامی، یهودیان [صهیونیسم] و بهائیان

که هیچگونه وجه مشترکی جز نوکری اجانب و استعمار غرب ندارند، با هم همکاری می‌کنند. (قراگوزلو: ۴۲۲؛ ۱۳۸۸)

اعطاء نشان شهسواری (نایب هود) و لقب ((سیر)) از سوی دولت انگلیس به عبدالبهاء به خاطر خدمات او، بعد از استقرار انگلیس در فلسطین صورت گرفت. بعد از خلع عبدالحمید خلیفه عثمانی عبدالبهاء به غرب سفر کرد و در آن با تفکر لیبرالی و اومانستی غرب و عرفان‌های آن مرز و بوم آشنا شد و تا حدودی این مفاهیم با اندیشه‌های باب و حسینعلی آمیخته گردید. (قدر ولایت: ۱۳۸۷؛ ۴۳) جالب اینجا می‌باشد که دولت انگلیس برای اینکه دل هر دو گروه از فرقه بابیان یعنی ازلی‌ها و بهائی‌ها را به دست بیاورد دو نفر از به اصطلاح مستشرقان خود را برای نگارش تاریخ بابی به آنجا فرستاده که در طرفداری از آنها قلم بزنند که یکی از آنها پروفیسور براون مستشرق انگلیسی بود که به مدت یک سال در ایران و بیشتر در کرمان که مرکز ازلی‌ها بود حضور داشته و این عنصر استعمار در این مدت طوری رفتار کرد و نوشت که گویی طرفدار ازلی‌ها است. (آیتی: ۱۳۸۹؛ ۵۶)

و دیگری دکتر اسلمونت یهودی اسکاتلندی بود که کتاب بهاءالله وعصر جدید را به انگلیسی و به نفع بهائیان نوشت تا به به طوری دل بهائیان را به دست بیاورد و سرموقع بتواند از آن فرقه هم استفاده کند. (آیتی: ۱۳۸۹؛ ۵۷)

با حمایت دولت انگلستان، بهائیان موفق شدند معابدی را در انگلیس و کشورهای دیگر تأسیس کنند، با مراکز دانشگاهی ارتباط برقرار نمایند، نشریات آنها توزیع و مورد تبلیغ قرار گرفته و رادیوها و سایر فرستنده‌های انگلیسی رسماً از اعتقادات این فرقه با مصاحبه‌ها و پخش نامه‌ها حمایت نمایند.

برخی از این اقدامات عبارتند از:

۱- پوشش خبری کامل و درج قسمتهای زیادی از سخنرانی نمایندگان بهائی در کنفرانس بیت‌العدل در لندن در سال ۱۳۴۲ توسط روزنامه‌های انگلیسی تایمز، ابزور، ساندی تایمز، ایوینینگ و رادیو بی بی سی.

۲- کنفرانس بهائیان در شهر شیکاگو در ۴۰۰ نشریه پوشش خبری و اطلاع رسانی داده میشود و نشریه کنگره آمریکا به قلم سناتور کیتینگ به حمایت از بهائیت می‌پردازد.

۳- رسانه‌های آمریکایی چون تایمز، لس‌آنجلس تایمز، دیلی نیوز و خبرگزاری آسوشیتدپرس به بهانه‌های مختلف، به تبلیغ بهائیت می‌پردازد چنانکه تایمز در شماره ۲۶ آوریل ۱۹۶۳ در مقاله مشروح به معرفی این فرقه و مصاحبه با روحیه ماکسول، همسر شوقی، می‌پردازد.

۴- کنفرانس بهائیان در پاریس در مرداد ۱۳۵۵ در جراید و رادیو تلویزیون فرانسه پوشش خبری و اطلاع رسانی داده شد. جرایدی چون لوموند، سوسو، اکسپرس فیگار و چند مقاله و مطلب به کنفرانس و تعالیم بهائیت اختصاص دادند.

۵- در سفر عباس افندی به آمریکا او با تعداد از مسئولین باند پایه دولت آمریکا دیدار و گفتگو کرد.

۶- لیندون جانسون رئیس جمهور وقت آمریکا در ۶ اکتبر سال ۱۹۶۷ م در پیامی به محفل ملی بهائیان آمریکا به آنها می گوید ((هدف شما با هدف آمریکایی ها یکی است.

۷- اهتمام کم نظیر رژیم صهیونیستی به بهائیت. (قدر ولایت: ۱۳۸۷؛ ۲۵۱-۲۵۵)

معرفی میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله)

میرزا حسینعلی در سال ۱۲۲۳ هـ ق در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزا عباس به کار منشیگری و حسابداری و معلمی در خانه شاهزادگان و اشراف روزگار اشتغال داشت و حسینعلی خواندن و نوشتن را نزد پدر آموخت. البته او بعدها ادعای امی بودن کرد.

با طرح ادعای باب توسط سیدمحمد علی شیرازی، میرزا حسینعلی با پیروی از این فرقه، کم کم از سران مهم آن شد. وی در وقایع ((بدشت)) در حوالی شاهرود کنونی که در آنجا هواداران و پیروان باب نسخ دین مبین اسلام را اعلام کردند، حضوری فعال داشت. در این روز زرین تاج بزغانی قزوینی معروف به طاهره قره العین دختر حاجی ملا محمد صالح بزغانی قزوینی، با چند تن از پیروان باب همبستر شد و چون خبر اعمال زشت و غیر اخلاقی و پرده دری های آنان به محمد شاه قاجار رسید فرمان قتل او را صادر کرد؛ اما با مرگ محمد شاه این فرمان اجرا نشد و میرزا حسینعلی نوری با حمایت ماموران سفارت روسیه وارد تهران شد. پس از آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان امیرکبیر که از نقش حسینعلی نوری در تحکات و بلوای بابیان خبر داشت، او را به عراق تبعید کرد. ولی پس از عزل امیرکبیر و کشته شدن او میرزا آقاخان نوری او را دوباره به تهران بازگردانید و این بار بابیان نقشه ترور ناصرالدین شاه را کشیدند که با شلول و قداره به او حمله بردند ولی این طرح ناکام ماند و کلیه بابیان فعال در این برنامه به فرمان شاه به اعدام محکوم گردیدند و هر یک از آنها برای اعدام به یکی از اصناف تهران سپرده شدند واز میان آنها تنها ((میرزا حسینعلی)) (بهاءالله) با دخالت روس جان سالم به در برد و شاه که با مساعدت و موافقت دولت روسیه به سلطنت رسیده بود توان مخالفت با آنان را نداشت و با این شرط که او سریعاً برای همیشه از ایران تبعید شود با آزادی وی موافقت کرد.

بعد از بحث و جدلی که بین حسینعلی نوری و برادرش یحیی صبح ازل درگرفت بابیان به دو فرقه بهایی و ازلی تقسیم شدند و حسینعلی نوری ابتدا داعیه خویش را با ادعای ((من یظهره الهی)) آشکار ساخت و می گفت: ((آنکس که منتظر او هستید من هستم)) و به این ترتیب ادعای مهدویت نمود و این ادعای باعث درگیری و

انشعاب در فرقه بابیت گشت و زد و خوردهای شدیدی بین آنها رخ داد که به همین دلیل دولت عثمانی تصمیم به جدایی آنان گرفت و میرزا یحیی صبح ازل را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی بهاء و هودارانش را به قلعه ((عکا)) در خاک فلسطین (فلسطین اشغالی کنونی) تبعید کردند. میرزا حسینعلی ((بهاءالله)) پس از رسیدن به عکا به صورت کامل و علنی دست از ادعای نایب باب بودن برداشت و رسماً خود را پیامبر نامید، فرقه بهائیت را بنیان گذاشت و کتاب اقدس را به عنوان کتاب مقدس بهائیان نوشت. که فوراً از جانب دولت روسیه به رسمیت شناخته شد. دولت استعماری روسیه پس از به رسمیت شناختن فرقه ضاله بهائیت به عنوان یک دین، همه گونه امکانات در اختیار آنها گذاشت. این دولت در نخستین اقدام مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و اولین معبد این فرقه را به نام ((مشرق الاذکار)) در شهر عشق آباد ایجاد کرد.

میرزا حسینعلی بهاءالله پس از ادهای پیامبری مدعی الوهیت شد و خود را خداوند و خالق جهان شمرد. عده‌ای تصور می‌کنند، ادعای الوهیت میرزا حسینعلی (بهاءالله) ساخته و پرداخته مخالفات بهائیت است؛ اما نگاهی از سر تأمل بر نوشته‌های میرزا حسینعلی ((بهاءالله)) این شائبه را به یقین تبدیل می‌کند. برای اثبات ادعای الوهیت بهاءالله به چند نمونه از نوشته‌های او نگاه می‌کنیم.

بهاءالله هنگامی که در زندان عکا گرفتار بود، چنین نگاشت: بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به این که نیست خدایی جز من زندانی یکتا. در قسمتی از کتاب مبین می‌گوید: این گونه امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها و نیز می‌گوید: درباره دنیا و حالات مردم آن بیندیش؛ زیرا آن که جهان را برای خود خلق کرد، در خرابترین مکان‌ها به دست ستمکاران زندانی است. و در جای دیگری از کتاب مبین آورده است: آن کس که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می‌کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند (نوری: هـ ق ۱۳۰۸: ۲۸)

آری این مرد پست وقتی می‌بیند ادعای بزرگی فرقه را می‌کند کسی اعتراض نمی‌نماید ادعای بابیت و مهدویت نیز می‌کند و وقتی می‌بیند که معترضی وجود ندارد ادعای پیامبری و خدایی نیز می‌کند و این فرقه از ابتدا به دست استعمار و در دامن استعمار متولد و پرورش یافت و امروز نیز در دامن دشمن قسم خورده مسلمانان و ایران اسلامی پناه گرفته و ادعای حمایت از حقوق مردم ایران را دارد و چه بسا افراد ساده لوحی نیز پیدا شوند که سخنان سردمداران این فرقه دست ساخته و سیاسی استعماری را باور کنند.

اسرائیل و بهائیت

بهائیت با تاسیس اسرائیل، این سرزمین را پایگاه و مرکز اصلی فعالیت خود قرار دادند. رژیم صهیونیستی نیز مسلک بهائیت را به عنوان یکی از مذاهب قانونی! به رسمیت شناخت. ارتباط بهائیت با دولت اسرائیل، ارتباط دو عضو در یک پیکر است که بدون یکدیگر نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند و این دو دست در دست هم

آینده خویش را به پیش می‌برند تا بخیال خام خود جهان را به تصرف خود در آورند!! آثار به جای مانده از سران بهائی بر این امر صحنه می‌گذارد و همه حقیقت پنهان را آشکار می‌کند.

همسر شوقی افندی آخرین رهبر بهائی به نام روحیه ماکسول که بهائیان به او حضرت حرم می‌گویند، در دیدار با بن‌گورین (نخست وزیر وقت اسرائیل) می‌گوید: ما به اینجا (اسرائیل) تعلق داریم. اگر قرار باشد قائل به تمیز و امتیاز هم شد من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان در یکی از تازه‌ترین کشورهای جهان نشو و نمو نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما چون حلقات زنجیر به هم پیوسته است.

تشکیل دولت اسرائیل نه تنها مورد تأیید کامل بهائیان واقع شد، بلکه چهارمین پیشوای بهائی از تأسیس حکومت مذکور استقبال کرد. شوقی ربانی پس از اینکه تأسیس دولت اسرائیل را صحیح و پیش بینی شده می‌داند، به شورای بین‌المللی بهائیان که خود به وجود آورده بود چند وظیفه مهم توصیه می‌کند. یکی از این وظایف پس از تأسیس دولت اسرائیل، ایجاد حس رابطه با آن دولت است. شوقی ربانی ایجاد رابطه با دولت اسرائیل را با ایجاد تشکیلات آینده بهائیت مرتبط دانسته و می‌نویسد:

با اولیای اسرائیل در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه مذاکره شود، چرا که به مرور اسرائیل به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته خواهد شد....

فراماسونری و بهائیت

در نزد بابیان و بهائیان عدد ۱۹ بی‌نهایت اهمیت دارد چنانکه در احکام تقسیم بندی بیان (کتاب مقدس بابیان) مکرر از عدد ۱۹ استفاده شده است که جزو اعتقادات این فرقه می‌باشد که هر ماه ۱۹ روز می‌باشد و هر سال ۱۹ ماه دارد و یا دستوراتی دیگر در این باب جزو اعتقادات این فرقه می‌باشد. جالب است که در لژهای فراماسونری ایران، این عدد چه در شماره لژها و چه در تعداد اعضاء موسس و منتخب رعایت شده است که ارتباط این فرقه با ماسون‌ها را بیشتر بیان می‌سازد. لژ روشنایی شیراز روز ۱۹ فوریه سال ۱۹۱۹ با شرکت ۱۹ انگلیسی در شیراز تاسیس شد. لژ روشنایی (فراماسونری) با اجازه انگلیس در ایران، که می‌توان آنرا قدیمی-ترین لژ در ایران دانست، لژ نظامیان انگلیس به نام ((روشنایی در شیراز)) light in shiraz است.

این لژ که به موجب فرمان، گراند لژ اسکاتلند در روز ۱۹ فوریه (۱۳۳۷هـ) ۳۰ بهمن ۱۲۹۷ ش در شیراز به وسیله افسران و گروه‌بازان ارتش مستعمراتی انگلیس تشکیل شد و به مدت بیش از نیم قرن با شماره ۱۹۱۱ به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

لژ کورش شماره ۱۵۷۴ و لژ خیام شماره ۱۵۸۵ نیز با ۱۹ عضو موسس و منتخب تشکیل گردید. (قدر ولایت: ۱۳۸۷؛ ۳۱۲-۳۱۳)

فرقه باب و بهاء که نخست منحصر به عده‌ای از مسلمین شیعه بویژه از طبقه شیخیه بود ولی بعداً در افرادی از نژاد سامی و کیان یعنی همان یهودیان و پارسیان یزد و کرمان سرایت کرد.

بهائیت [در اوایل قرن ۱۴ شمسی] در ایران منحصر بود به تهران و همدان و یزد و باید گفت بهائیت فقط مذهب یهودیان همدان، زرتشتیان یزد و علی‌الهی‌های تهران بود. (آیتی: ۱۳۲۶: ۸۸)

برخی از اعتقادات بهائیت

تمام کتی دینی و اخلاقی و ادبی و علمی باید محو و نابود شوند! تنها بیان معتبر می‌باشد و با وجود آن، نباید به کتب و آیات و تفاسیر و دلیل برهان رجوع نمود و به آنها ایمان آورد!

بهائیان بیان را ناسخ قرآن و اقدس را ناسخ بیان می‌دانند. زعما و مبلغان بهائی، در پاسخ به این سوال که چرا ((بیان ناسخ قرآن است؟)) عموماً پاسخ می‌دهند: به دلیل تحریف قرآن مجید.

واجب است انهدام و نابودی تمام ابنیه و بقاع روی زمین از کعبه و قبور انبیا و ائمه و تمام مساجد و ... و هر بنایی که به نام دیانت ساخته می‌شود.

واجب است برسلطانی که به دین باب روی می‌آورند، خانه علی محمد باب در شیراز را که در آن تولد یافته و زندگی کرده، به گونه‌ای خاص بنا کنند که از بیرون نود و پنج درب داشته باشد و از داخل نود درب و آن قدر وسعت داشته باشد که تمام شیراز را دربرگیرد و زمانی که اهل دنیا به حج بایبگری می‌روند گنجایش آن را داشته باشد. خانه شیراز کعبه نامیده می‌شود و حج این کعبه بر تمام مردان پیرو باب و ساکنان شهر شیراز واجب است.

سال ۱۹ ماه، ۱۹ روز، و روزه نیز ۱۹ روز که عید فطر اول نوروز است!

ازدواج با محارم غیر از زن پدر، حلال می‌باشد، معاملات ربوی آزاد و حلال است، حجاب زنان ملغی می‌باشد (و بی‌حجابی آزاد و حلال)، دخالت در سیاست ممنوع می‌باشد.

در باب عشر از واحد هشتم بیان، آمده است: بر هر کس از پیروان باب واجب است که برای طلب اولاد ازدواج کند؛ اما اگر زن کسی باردار نشد حلال است برای حامله شدن او از یکی از برادران بابی خود یاری بگیرد!!! ولی نه از غیر بابی.

و بسیاری از قوانین و عبارات سخیف دیگر که از حوصله بحث خارج است. (لازم به توضیح است که کتاب بیان آنچه‌ان ضعیف و خرافی می‌باشد که خود بزرگان بهائی اجازه دست رسی به این کتاب را به پیروان خود نمی‌دهند.)

نظر امام خمینی (ره) در خصوص نفوذ بهائیت

با گذشت بیش از ۱۶۰ سال از آغاز این نطفه شوم، همواره خطر این فرقه از سوی علمای اسلامی گوشزد می‌گردد. معمار کبیر انقلاب اسلامی نیز در همین راستا بارها خطراتی را که از جانب این فرقه ضاله متوجه اسلام و مسلمین بود، گوشزد می‌کردند. حضرت امام خمینی (ره) در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ با دوراندیشی و ژرف‌نگری متوجه خطرات تصویب بسیاری از قوانین در دوران پهلوی شدند و با درک عمیق از نقشه‌های اسرائیل و با شناختی که از ماهیت و اهداف بهائیت داشتند با ایراد سخنرانی و یا ارسال نامه برای علمای بلاد و یا گفتگو و ملاقات با اشخاص و بعضی مقامات دولتی مبادرت به افشای توطئه‌های آمریکا، اسرائیل و این فرقه ضاله که زیر سایه رژیم پهلوی فعالیت می‌کرد می‌پرداختند. آن حضرت در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۴۱ در قم اظهار داشتند:

ما با اسرائیل و بهائی‌ها نظر مخالف داریم و تا روزی که مسئولین امر، دست از حمایت این دو طبقه برندارند؛ ما به مخالفت با آنها ادامه می‌دهیم... (صحیفه نور، ج ۱؛ ۷۷)

ایشان در سخنرانی مبسوطی در مسجد اعظم قم به تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۲ فرمودند:

وای بر این مملکت؛ وای بر این هیئت حاکمه! وای بر این دنیا! وای بر ما! وای بر این علمای ساکت! وای بر این نجف ساکت! این قم ساکت است. این تهران ساکت است. این مشهد ساکت! این سکوت مرگبار اسباب این می‌شود که زیر چکمه‌های اسرائیل، به دست همین بهائی‌ها، این مملکت ما، این نوامیس ما، پایمال شوند... (صحیفه نور، ج ۱؛ ۲۱۳ و ۲۱۶) حضرت امام برای گروهی از مردم همدان در شهر قم در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۲ فرمودند:

...سلام مرا به عموم مردم و روحانیون همدان برسانید و بگوئید دین شما مردم مسلمان در معرض مخاطره و هجوم قرار گرفته است. دولت شما می‌خواهد به دست بهائی‌ها و اسرائیلی‌ها شما را از بین ببرد. بدانید که دولت شما به دو هزار بهائی هر یک پانصد دلار کرایه طیاره داده که به لندن بروند، جمع شوند و علیه قرآن و پیغمبر شما تصمیم بگیرند... (صحیفه نور، ج ۱؛ ۲۷۷)

شایان ذکر است که سایر مراجع تقلید نیز آنها را افراد بسیار منحرف می‌دانند و اساس مذهب آنان را ساخته دست دول استعماری می‌دانند و حکم کفار حربی را برای آنها در نظر می‌گیرند و آنها رانجس دانسته و معاشرت، خرید، معامله و همکاری با آنها را جایز نمی‌دانند.

بهائیت در همدان

اولین برخورد مردم همدان با پیروان باب برمی‌گردد به زمانی که قره العین از بغداد به ایران تبعید شد و در کرمانشاه چهل روز اقامت گزید ولی چون کارش بالا گرفت از آنجا به همدان رفت ولی در همدان هم باز بساط تجدید شد و جنگ و نزاع در گرفت تا اینکه بالاخره برادران وی رسیده او را به رفتن به قزوین راضی کردند و

قره العین مریدان خود را نیمی امر به مراجعت و نیمی امر به اقامت در همدان نمود و تنها چند نفر با او همراه شده و به قزوین رفتند و پس از یک ماه متوقفین در همدان نیز اجازه مراجعه یافتند. (افراسیابی: ۱۳۸۸؛ ۱۰۷)

نقل شده است هنگامی که کاروان قره العین متشکل از چهل نفر مرد و زن وارد همدان شدند الیاهو و ملا لاله زار که هر دو از کلیمیان به نام همدان بودند و کینه‌ای شدید نسبت به اسلام و مسلمانان داشتند چون آوای تفرقه در دین اسلام را از زبان آن جمع شنیدند، مثل پروانه به دور آنها چرخیدند و چنان درباره قره العین غلو نمود، و نابغه و بی مانند بودن او را تبلیغ کردند که بازار این دین سازان رواج گرفت. (قدر ولایت: ۱۳۸۷؛ ۲۳۷)

حسن نیکو در این خصوص می‌نویسد: «در همدان، که مرکز مهم بهائیان است، به استثنای سه چهار نفر، همگی یهودی بهائی شده هستند» و همان کلیمی‌ها، که بهائی شده‌اند، زمام امور را به دست گرفته هر اقدامی که مخالف روح اسلامیت است می‌کنند و همیشه به آن سه چهار نفری که، به اصطلاح خودشان، بهائی فرقانی هستند طعن می‌زنند و آنان را در هیچ محفل رسمی عضویت نمی‌دهند». (نیکو میرزا: ۱۳۹۰؛ ۱۹)

تعداد زیادی از خانواده‌های بهائی همدان از تبار حاجی لاله زار (الغازار)، یهودی همدانی هستند. اونیای دو هزار نفر یهودی، مسیحی و بهائی است. یکی از پسران او حائیم است که مسیحی شد. دیگری به نام دکتر موسی خان (حکیم موشه) نیز مسیحی شد. یکی از پسران دکتر موسی خان به نام حکیم هارون یهودی است. خانواده گوهری از نسل ابراهیم، یکی دیگر از پسران حاجی لاله زار است که بهائی هستند. خانواده گرانفر، از نسل موشه پسر دیگر حاجی لاله زار، بهائی است. حاجی میرزا یوحنا پسر حافظ الصحه بهائی است. آقا یعقوب لاله زار یهودی است. حاجی یهودا (حاجی شکر الله جاوید) بهائی است. حاجی میرزا اسحاق یهودی است. دکتر یوسف سراج بهائی است. حاجی میرزا طاهر، پدر دکتر نصرالله باهر، بهائی بود. حاجی سلیمان، پسر حاجی لاله زار، مسیحی بود. عزرا، پسر ارشد حاجی لاله زار، یهودی بود. او نیای خانواده‌های رسمی و کیمیابخش است. حکیم موشه پدر دکتر داود یهودی بود. روبن پسر آقا عزرا نیز یهودی بود. او پدر نجات رابینس است. حاجی الغازار شوشتی یهودی بود. عطاءالله خان حافظی، پسر میرزا یوحنا، یهودی بود. نورالله احتشامی، پسر دکتر داوود مسیحی بود. (شهبازی: ۱۳۸۷ تاریخ مراجعه ۹۲/۴/۲۰)

آنچه ذکر شد گوشه‌ای از توطئه پنهانی صهیونیسم یهودی را در حمایت از فرقه بهائیت نشان می‌دهد که برای ایجاد شکاف در اسلام و تضعیف اقتدار روحانیت شیعه، به ظاهر در مسلک بهائیت درآمده، کینه توزی خود را عملی ساختند.

مورخان بهائی در تاریخ بهائیت از شورش‌های ضد بهائی فراوان سخن می‌گویند و می‌کوشند چهره‌ای بسیار مظلوم از سرگذشت این فرقه در ایران ترسیم کنند. از این زاویه، تاریخ نگاری بهائی شباهتی عجیب به تاریخ نگاری یهودی دارد، گویا بهائیان گروهی بودند که به جرم دگراندیشی دینی قربانی تعصب و کین جاهلانه مسلمانان ایران می‌شدند. (قدر ولایت: ۱۳۸۷؛ ۳۲۴) این خود تاثیر زیاد یهودیت در این آیین را نشان می‌دهد.

در خصوص چرایی گرایش یهودیان همدان به بهائیت چند نظر مختلف وجود دارد. افرادی این گرایش بی سابقه را به دلیل سخت گیری مسلمانان همدان نسبت به آنها اعلام کرده‌اند. در کتب تاریخی آمده در سال ۱۸۹۶ میلادی گروهی ضد یهودی به رهبری شخصی به نام آقا سید ریحان الله در همدان به آزار و اذیت یهودیان مبادرت نمود و این حرکت را در سال ۱۸۹۷ میلادی به تهران نیز کشانید. شخص دیگری به نام میرزا عبدالله (ملاعبدالله) در همدان برای آزار کلیمیان همدان، دستوراتی درباره نحوه لباس پوشیدن و شکل در ورودی خانه‌های آنان صادر کرد. چنانچه کسی این دستورات را اطاعت نمی‌کرد مورد مجازات قرار می‌گرفت. این استدلال بیشتر در میان خود یهودیان رواج دارد و آنها تبلیغات بهائیان را میان خود مصیبتی برای یهودیت عنوان می‌کنند. و ناجی خود را یکی از بزرگان جامعه کلیمیان همدان به نام مسیو منجم که به ملا منجم می‌دانند که برای مسئول بهائیان همدان پیام شدید اللحنی فرستاد و آنان را از این کار منع نمود و آنان (مبلغان بهائیت) از این کار دست کشیدند. یا فردی به نام ملایحزقل (پدر مرحوم دکتر فاریاب معروف) یکی دیگر از چهره‌های سرشناس جامعه کلیمیان همدان بود که خود مدتی برای تحقیق درباره بهائیت به میان آنان رفت. او یکی از روزها در یکی از کنیسه‌های همدان برای کلیمیان سخنرانی کرد و با ارایه دلیل مستند کلیمیان را از گرایش به بهائیت بازداشت. (iranproud: تاریخ مراجعه ۹۲/۷/۴)

عده‌ای دیگر نیز این گرایش را به دلیل پول پرستی یهودیان می‌دانند و عنوان می‌کنند که همانطور می‌دانیم ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان، که عده کثیری از آنها دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین می‌باشند، خیلی زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده‌اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می‌برند و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکا) می‌فرستند. (رائین: ۱۳۵۷: ۱۷۱)

در اینجا به دلیل دیگر گرایش یهودیان به بهائیت اشاره می‌شود و آن دشمنی و عداوت آنها از بدو بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با اسلام می‌باشد که در تاریخ صدر اسلام نیز به آن اشاره شده است که این عداوت تا کنون نیز ادامه دارد و چون آنها دیدند هیچ چیز مانند بهائیت نمی‌تواند ریشه اسلام را بزند برای تحکیم این فرقه ضاله کوشیدند و تمام همت خود را برای گسترش آن نهادند. حسن نیکو، مبلغ پیشین بهائی، نظری مشابه دارد و می‌نویسد: «طبقه دیگر [بهائیان] یهودی هستند که با بغض عناد به اسلام معروف‌اند... در چنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق و تشتت جمعیت اسلام شود و سبب تفریق مسلمین گردد، البته دشمن... دلشاد گردیده وی را استقبال می‌کند... [یهودیان] در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه فایده مسلم برای خود تصور داشته: اول آنکه لااقل سیاهی لشکر دشمنی می‌شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رای تشتت و تفریق را بلند نموده است؛ دوم آنکه از مسئله اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه نسبت به یهود بود مستخلص می‌شوند و با آنها معاشرت می‌کنند، بلکه وصلت می‌نمایند؛ سوم آنکه اگر غلبه و قدرت با بهائیان گردد عجالتا خودی در حزب آنان وارد کرده باشند... (نیکو میرزا: ۱۳۹۰: ۸۱-۸۲)

وعده‌ای دیگر نیز این گرایش را به دلیل پدیده «یهودیان مخفی» (انوسی‌ها) می‌دانند و نقش ایشان در پیدایش و گسترش بابی‌گری و بهایی‌گری عامل بسیار مهم عنوان می‌کنند که در تحولات معاصر ایران تاثیر گذار بودند و باید به دور از هر گونه افراط و تفریط، مورد شناسایی مستند و علمی قرار گیرد. طبق بررسی‌ها، گسترش سریع بابی‌گری و بهایی‌گری و به ویژه نفوذ منسجم و عمیق ایشان در ساختار حکومتی قاجار، از دوران مظفرالدین شاه، بدون شناخت این پیوند غیر قابل توضیح است. (شهبازی: ۸۷ تاریخ مراجعه ۹۲/۴/۲۰) به همین دلیل عده‌ای از یهودیان به دلایلی که در گزینه قبل گفته شد و رسیدن به اهداف خود اقدام به نفوذ در تشکیلات بهائیت کردند که این گرایش در همدان و مشهد بسیار شدیدتر بود. لازم ذکر است که دو عقیده آخری بیشتر در میان متدینان و علمای اسلام رواج دارد و عقیده به این موارد دارند. و این عقیده تا جایی پیش رفته که گفته‌اند که یهودی اگر بخواهد دین خود را عوض کند جز بهائی به دین دیگری گرایش پیدا نمی‌کند و در واقع دین دوم بنی اسرائیل یهودیت می‌باشد.

در خصوص خیانت بهائیت در همدان می‌توان به فردی به نام دکتر نعیمی که در سازمان بهداری و بهزیستی همدان (درمانگاه سمیعی) مشغول به کار بود اشاره کرد. به گواهی سند در سال ۱۳۵۷ که سالی بسیار حساس در تاریخ ایران بودو برای منافع ایالت متحده آمریکا نیز کسب اطلاع از داخل ایران اهمیتی فوق‌العاده داشت ایشان با استفاده از تلفن دولتی در مجموع ۳۰۳۶ مکالمه راه دور با آمریکا داشته و چون هزینه‌های مخابراتی آن درمانگاه بسیار دور از انتظار بوده مسئولان مربوط حساس شده و با استعلام از مخابرات از این موضوع مطلع شده و از وی خواستند که وجه مزبور را باز پرداخت کند جالب توجه این که این فرد بهائی به نام آقای دکتر فیروز نعیمی که ناظم محفل بهائیان همدان بوده است بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به جرم ((فعالیت و جاسوسی)) در دادگاه انقلاب اسلامی همدان محاکمه و به اعدام محکوم شد. (قدر ولایت: ۱۳۸۷؛ ۱۴۹)

قبل از انقلاب مکانی به نام حظیره القدس واقع در کوچه حمام قلعه همدان که باغ بزرگی که شامل سه ورودی بود وجود داشت که بهائیان در روزهای جشن در آنجا تجمع می‌کردند و از خودروهایی که در آنجا پارک می‌شد معلوم می‌گشت که وضع اقتصادی اکثر آنها متوسط به بالا می‌بود. در این باغ اتاقی پر از تابوت‌های فاخر وجود داشت که به دست آقای راغب نجار زیر دست ساخته شده بود. در این باغ کتاب‌های بهائیان همدان نگهداری می‌شد که در زمان انقلاب به دست فردی به نام عطاالله جلیلی در این باغ پنهان شد و بعدها کشف گردید. قبل از انقلاب اکثر بهائیان در امور اقتصادی موفق بودند مانند فردی به نام کتیرایی که در زمان انقلاب رئیس کارخانه آرد همدان بود و یا فردی به نام رحیم علی خرم معدوم که کلیمی - بهائی بود که سود سرشار کاباره و مراکز فسادش را در زمان شاه آشکارا به اسرائیل می‌فرستاد و یا افرادی همچون ثابت و رئیسی از افراد با نفوذ بهایی در زمان انقلاب در همدان بودند. (سجادی: ۱۳۸۸؛ ۳۰)

بعد از انقلاب کسانی مانند شجاع راشدی و کتیرایی که از خوانین بهائی منطقه بودند به دلیل ظلم‌ها و جنایاتی که در حق مسلمانان کرده بودند متواری شدند خانه به خانه در حال فرار بودند و این در حالی بود که مسلمانان

همدان علی رقم آن همه ستمی که دیده بودند فقط از بهائیان خواسته بودند دست از تبلیغ بردارند و از برگزاری جلسات محفلی خودداری کنند. در آن فضای انقلابی بسیاری از بهائیان با پی بردن به خطاهایشان به اسلام گرویدند و روزنامه‌ها و جراید وقت پر شد از عکس کسانی که پس از سال‌ها به حقیقت اسلام پی برده بودند، اما عده‌ای هم بر جهالت خود، پای فشردند و به فعالیت‌های غیر قانونی خود به صورت غیر قانونی ادامه دادند. البته خانواده‌هایی از قماش ایوب زاده، خاظم جوان، حمزه، اقدسی، جهان‌دیده، معینی و تعدادی دیگر پس از مدتی توسط بهائیان احاطه شدند و سران بهائیت به طمع زمین و ملک و پول دوباره آنها را به سمت بهائیت بردند؛ زیرا در فرقه بهائیت پول و زمین از دین واجب تر است. (سجادی: ۱۳۸۸؛ ۳۷ و ۳۸)

از خانواده‌های معروف بهائی همدان به جز خانواده‌هایی که ذکر شد می‌توان به خانواده‌های زیر اشاره نمود:

خانواده ایخان محمدی، خسرو ترکمان، حمید معینی، چنگیز بشیری، بهروز راشدی، پیام عبادی، کامران محبوبی، نعیمی، رجب پور، خدّامی، سیف‌زاده، آشنا، مشیری، جهان‌دیده، ساعدی، میرزا پور، احدی زاده، سروری، خداوردی، کلامی و ... از خانواده‌های بهائی معروف همدان هستند که در این بین بهروز راشدی، سیف زاده و نعیمی از سرشناسان بهایی همدان هستند و خانم مشیری ساکن همدان فردی است که به ادعای خودش به خاطر ترویج امر جمال مبارک به همدان مهاجرت کرده است. و مظفر ایوب‌زاده و صمد آققلعه که اصالتاً گنبد کاووسی هستند که در همدان ساکن بودند که بعداً با خانواده خود به استرالیا مهاجرت کردند و منوچهر ایوب زاده یکی از کلان سرمایه‌داران بهایی همدان است. مظفر ایوب‌زاده، خانم نعیمی و آقای راشدی سه نفر از اعضای ۹ نفره محفل بهائیان همدان در سال ۶۹ بودند و حرفشان حرفی بود که از عکا در اسرائیل می‌آمد.

صورت اسامی و مشخصات بهائینی که در سال ۵۷ نزدیک به انقلاب اسلامی مشرف به دین مقدس اسلام و طریقه حقه اثنی عشریه گردیده‌اند:

ردیف	نام	نام خانوادگی	پدر	شماره شناسنامه	محل صدور	ساکن	تاریخ	تاریخ قبول اسلام
۱	صحبت الله	خالقی	لطفعلی	۱۳۳۱	لاله جین	لاله جین	۱۳۰۴	۰۴/۱۰/۵۷
۲	نصرت الله	خالقی	لطفعلی	۱۵۲۸	لاله جین	لاله جین	۱۲۹۹	۰۴/۱۰/۵۷
۳	سلیمان	پور حمزه	حمزه	۲۹۹۴	لاله جین	لاله جین	۱۲۷۶	۰۹/۱۰/۵۷
۴	علی اکبر	پور حمزه	سلیمان	۲۹۹۶	لاله جین	لاله جین	۱۳۰۶	۰۹/۱۰/۵۷
۵	شعبانعلی	پور حمزه	سلیمان	۹۶	لاله جین	لاله جین	۱۳۱۳	۰۹/۱۰/۵۷
۶	معصومعلی	پور حمزه	سلیمان	۴۷	لاله جین	لاله جین	۱۳۲۳	۰۹/۱۰/۵۷
۷	احسان الله	پور حمزه	علی اکبر	۱۲۶	لاله جین	لاله جین	۱۳۳۲	۰۹/۱۰/۵۷
۸	جمشید	پور حمزه	علی اکبر	۲۹۹۶	لاله جین	لاله جین	۱۳۳۹	۰۹/۱۰/۵۷
۹	تورج	پور حمزه	شعبانعلی	۴۲	لاله جین	لاله جین	۱۳۴۱	۰۹/۱۰/۵۷
۱۰	علی محمد	گلزاری پاک	ابوتراب	۳۲۶	لاله جین	لاله جین	۱۲۸۹	۰۹/۱۰/۵۷
۱۱	اسدالله	خسرونزاد	عباس	۳۵۴	لاله جین	لاله جین	۱۲۹۳	۰۹/۱۰/۵۷
۱۲	بانو محبوبه	خادمی	محمد		لاله جین	لاله جین		
۱۳	نظامی	بهرامی	رستم علی	۲۰۹	لاله جین	لاله جین	۱۳۱۵	۰۹/۱۰/۵۷

۱۴	فیض الله	گل زار آزاد	اسماعیل	۱۶۸	لاله جین	لاله جین	۱۲۸۰	۰۹/۱۰/۵۷
۱۵	وجیه الله	شریفی	شریف	۲۴۵۲	لاله جین	لاله جین	۱۳۰۸	۰۹/۱۰/۵۷
۱۶	میرزا محمد	صفی پور	شیرمحمد	۳۲۰۳	لاله جین	لاله جین	۱۲۹۹	۱۵/۱۰/۵۷
۱۷	آقا محمد	صفی پور	شیرمحمد	۳۲۰۴	لاله جین	لاله جین	۱۳۰۱	۱۵/۱۰/۵۷
۱۸	ابوالفضل	نیازی	نیاز علی	۱۶۴	میرزا حساری	لاله جین		
۱۹	بانواشرف	پور حمزه						۱۵/۱۰/۵۷
۲۰	سهیل	ایوبی	حسن	۶۳۱۸	لاله جین		۱۳۳۵	۱۸/۱۰/۵۷
۲۱	فریدون	ایوبی	حسن	۲۶	لاله جین		۱۳۴۰	۱۸/۱۰/۵۷
۲۲	داود	ایوبی	حسن	۸۴۰۰	لاله جین		۱۳۴۷	۱۸/۱۰/۵۷
۲۳	دوشیزه دل آرام	ایوبی	حسن	۵۷	لاله جین		۱۳۴۷	۱۸/۱۰/۵۷
۲۴	بانومهرانگیز	خادمی	فتحعلی	۸۷	لاله جین		۱۳۱۱	۱۸/۱۰/۵۷
۲۵	عنایت الله	خادمی	محمد	۹	لاله جین	همدان	۱۳۱۶	۱۸/۰۹/۱۳۵۰
۲۶	عزیزالله	پور حمزه	علی اکبر	۵۷۲۷	لاله جین	لاله جین	۱۳۳۱	۲۰/۰۹/۱۳۵۷
۲۷	بانوطوبی	کوثری موحد	احمدعلی	۲۱۸۴	بهار جهانگیری	همدان	۱۲۹۹	۲۰/۰۹/۵۷
۲۸	بهاءالدین	شیرمحمدی	امامعلی	۷۶	جمشیدآباد خدا بنده لو	جمشیدآباد	۱۳۰۵	۱۲/۱۰/۵۷
۲۹	بانوفرخ لقا	رضائی	اله وردی		چپق لو	جمشید آباد		۱۲/۱۰/۵۷
۳۰	شوقعلی	جهانگیری	فضلعلی	۲موالید	جمشید آباد	جمشید آباد	۱۳۱۰	۱۲/۱۰/۵۷
۳۱	بانوتوران	ضیائی	ضیاءالدین		میرزا حساری	جمشید آباد		۱۳/۱۲/۵۷
۳۲	عین الله	قاسمی	قاسم	۸	جمشید آباد	جمشید آباد	۱۲۸۵	۱۳/۱۲/۵۷
۳۳	قدرت الله	خاضعی	بیرامعلی	۹۱	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۰۳	۱۲/۱۰/۱۳۵۷
۳۴	بانوام البنین	رجبی	محمد جعفر	۲۰۳	اقچلو	سار لقمیش	۱۳۱۲	۱۲/۱۰/۵۷
۳۵	بهمن	خاضعی	قدرت الله	۴۰۷	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۱	۱۲/۱۰/۵۷
۳۶	نصرت الله	خوش صحبت	حسین	۳۲	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۰۳	۱۲/۱۰/۵۷
۳۷	عنایت الله	رضائی	خیرالله	۱۶۸	حسین آباد	سار لقمیش	۱۳۱۴	۱۲/۱۰/۵۷
۳۸	خانم فرخ		بیرامعلی	۹۰	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۱۹	۱۲/۱۰/۵۷
۳۹	حمید	رضائی	عنایت الله	۸	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۰	۱۲/۱۰/۵۷
۴۰	پیمان	رضائی	عنایت الله	۴۴۹	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۶	۱۲/۱۰/۵۷
۴۱	مهرداد	رضائی	عنایت الله	۴موالید	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۶	۱۲/۱۰/۵۷
۴۲	مجید	رضائی	عنایت الله	۳۶۷موالید	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۸	۱۲/۱۰/۵۷
۴۳	علی	اعیانی طلب	بیرامعلی	۶	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۲۷	۱۲/۱۰/۵۷
۴۴	مهین	اعیانی طلب	عباسقلی	۲۸۷	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۳۲	۱۲/۱۰/۵۷
۴۵	عهدیه	اعیانی طلب	علی	۴	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۲	۱۲/۱۰/۵۷
۴۶	جهانبخش	اعیانی طلب	علی	۴	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۴	۱۲/۱۰/۵۷
۴۷الله	رسولی	...العلی	۱۷۲	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۰۸	۱۲/۱۰/۵۷
۴۸	بانوگرچی	محمدی	رمضانعلی					
۴۹	بانوفرخ	رسولی	عیدالله	۱۳	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۶	۱۲/۱۰/۵۷
۵۰	ابرج	رسولی	عیدالله	۳۴۴	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۷	۱۲/۱۰/۵۷
۵۱	روانبخش	رسولی	عیدالله		سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۳	۱۲/۱۰/۵۷

۱۲/۱۰/۵۷	۱۳۳۶	سار لقمیش	سار لقمیش	۱موالید	علی الله	خوشنام گو	علی	۵۲
		سار لقمیش	سار لقمیش	۶موالید	گرز علی		نیمتاج	۵۳
۱۲/۱۰/۵۷	۱۳۱۵	سار لقمیش	سار لقمیش	۲۴موالید	...العلی	سیزی پور	شادالله	۵۴
۱۲/۱۰/۵۷	۱۳۲۹	سار لقمیش	سار لقمیش		عبادالله	حیدری مهر جو	حبیب الله	۵۵
۱۲/۱۰/۵۷		سار لقمیش	آقچلو		ضیاءالله	حسینی	بانو ثریا	۵۶
۱۲/۱۰/۵۷		سار لقمیش	سار لقمیش		حبیب الله	حیدری مهر جو	دوشیزه حوریه	۵۷
۱۲/۱۰/۵۷		سار لقمیش	سار لقمیش		حبیب الله	حیدری مهر جو	راحله	۵۸
۱۲/۱۰/۵۷		سار لقمیش	سار لقمیش		حبیب الله	حیدری مهر جو	جمشید	۵۹
۱۲/۱۰/۵۷	۱۳۲۱	سار لقمیش	سار لقمیش		خیرالله	عغافی	محتاج علی	۶۰
۱۲/۱۰/۵۷		سار لقمیش	آقچلو		نصرالله	حسینی	بانورقیه	۶۱
۱۴/۱۰/۵۷	۱۳۰۳	حسین آباد	حسین آباد	۲۴۰	شعبانعلی	عباسی	ثناءالله	۶۲
۱۴/۱۰/۵۷	۱۳۳۳	حسین آباد	حسین آباد	۹۲۱	ثناءالله	عباسی	سهراب	۶۳
۱۴/۱۰/۵۷	۱۳۳۸	حسین آباد	حسین آباد	۱۰۱۷	ثناءالله	عباسی	فرهاد	۶۴
۱۴/۱۰/۵۷	۱۳۴۳	حسین آباد	حسین آباد	۱۱۳۴	ثناءالله	عباسی	مهرداد	۶۵
۱۴/۱۰/۵۷	۱۳۴۴	حسین آباد	حسین آباد	۱۱۶۶	ثناءالله	عباسی	جهانگیر	۶۶
۱۴/۱۰/۵۷	۱۳۵۰	حسین آباد	حسین آباد	۱۳۹۶	ثناءالله	عباسی	هوشنگ	۶۷

ردیف	نام	نام خانوادگی	نام پدر	شماره شناسنامه	محل صدور	سکونت	تاریخ تولد	تاریخ قبول اسلام	معلومات
۶۸	نصرت الله	روشن نهاد	علی الله	۹	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۱۸	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۶۹	بانو.....		گرز علی	۴	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۲۰	۱۲/۱۰/۵۷	بی سواد
۷۰	فضل الله	روشن نهاد	نصرت الله	۱۲	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۰	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۷۱	پرویز	روشن نهاد	نصرت الله	۳۳۷	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۵	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۷۲	یحیی	ظفری یگانه	حسینعلی	۱۲۶	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۰۲	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۷۳	بانو گل قد		عبدالعلی		سار لقمیش	سار لقمیش		۱۲/۱۰/۵۷	بی سواد
۷۴	کیومرث	ظفری یگانه	یحیی	۳	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۶	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۷۵	دوشیزه ملیحه	ظفری یگانه	یحیی	۲	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۳	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۷۶	مه لقا	ظفری یگانه	یحیی	۳۵۶	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۴۸	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۷۷	عنایت الله	رضائی	گرز علی	۱۷۸	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۱۵	۱۲/۱۰/۵۷	بی سواد
۷۸	...الله	رضائی	عنایت الله		سار لقمیش	سار لقمیش		۱۲/۱۰/۵۷	بی سواد
۷۹	بهزاد	رضائی	عنایت الله		سار لقمیش	سار لقمیش		۱۲/۱۰/۵۷	بی سواد
۸۰	حوریه	خوشنام	اسمعلی		سار لقمیش	سار لقمیش		۱۲/۱۰/۵۷	بی سواد
۸۱	علی اصغر	مهری	رمضانعلی	۵ موالید	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۱۷	۱۲/۱۰/۵۷	با سواد
۸۲	بهرز	مهری	علی اصغر	۱۱موالید	سار لقمیش	سار لقمیش	۱۳۵۰	۱۲/۱۰/۵۷	باسواد
۸۳	سیروس	رضائی	علی	۴۱۳	چپقلو	چپقلو	۱۳۴۳	۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۸۴	خانم طاهره		کر معلی	۵۷	میرزا حصاری	چپقلو	۱۲۹۹	۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد

۸۵	عالم‌تاج		نادرعلی	۱۳	سارلفمیش	چپقلو	۱۳۴۱	۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۸۶	روح الله	رضائی	اله وردی	۲ موالید	چپقلو	چپقلو	۱۳۳۲	۱۴/۱۰/۵۷	باسواد
۸۷	خانم....	بیرامی	رستمعلی	۳۶۷	چپقلو	چپقلو	۱۳۳۳	۱۴/۱۰/۵۷	باسواد
۸۸	افشین	رضائی	روح الله	۵۷۶	چپقلو	چپقلو	۱۳۵۳	۱۴/۱۰/۵۷	باسود
۸۹	سهراب	رضائی	اله وردی	۴۲۲	چپقلو	چپقلو	۱۳۴۴	۱۴/۱۰/۵۷	باسواد
۹۰	شیرولی	بهرامی	رستمعلی		چپقلو	چپقلو		۱۴/۱۰/۵۷	باسواد
۹۱	خانم روحیه	رضائی	اله وردی		چپقلو	چپقلو		۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۲	خانم یورال	بهرامی	شیرولی		چپقلو	چپقلو		۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۳	عادل	بهرامی	شیرولی		چپقلو	چپقلو		۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۴	خانم راحله	بهرامی	شیرولی		چپقلو	چپقلو		۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۵	آزیش	بهرامی	شیرولی		چپقلو	چپقلو		۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۶	رستمعلی	بهرامی	زیادعلی	۱۸۰	چپقلو	چپقلو	۱۲۸۰	۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۷	بانوصفری	قربانی	قربانعلی	۵۴	چپقلو	چپقلو	۱۲۹۵	۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۸	محمد	ابراهیمی	فرج الله	۱۳۹	چپقلو	چپقلو	۱۳۰۹	۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۹۹	حیفا		امامعلی	۱۱۰	جمشیدآباد	چپقلو	۱۳۲۰	۱۴/۱۰/۵۷	بی سواد
۱۰۰	بدیع الله	ابراهیمی	محمد	۳۹۹	چپقلو	چپقلو	۱۳۴۳	۱۴/۱۰/۵۷	باسواد
۱۰۱	کورسن	ابراهیمی	محمد	۵۲۴	چپقلو	چپقلو	۱۳۵۳	۱۴/۱۰/۵۷	باسواد
۱۰۲	اسدالله	رضائی	آقاعلی		چپقلو	چپقلو		۱۴/۱۰/۵۷	باسواد
۱۰۳	یونس	ایوبی	ایوب	۱۲۶۸	لاله جین	لاله جین	۱۲۹۵	۲۲/۱۰/۵۷	باسواد
۱۰۴	حافظ	ایوبی	حسن	۳۴	لاله جین	لاله جین	۱۳۳۳	۱۰/۱۰/۵۷	باسواد

(سرخوردگان و پشیمانان از فرقه بهائیت: ۱۳۸۹ تاریخ مراجعه ۹۲/۷/۱۶)

البته لازم است بیان شود که سران این فرقه خودساخته برای اینکه کمتر از پیروان آنان به دین اسلام گرایش پیدا کنند اقداماتی را در دستور کار خود به شرح زیر به اجرا درآورده است.

تشکیلات بهائیت در طول تاریخ بویژه در دهه‌ی اخیر تلاش فراوان نموده تا بهائیان به مباحثه و مذاکره با مسلمانان نپردازند و به مدارک اصلی مندرج در کتب رهبران بهائیت دسترسی پیدا نکنند.

شگرد دیگر تشکیلات بهائیت در قبال این افراد، ترور شخصیت آنان بوده است تا دیگر بهائیان دچار تزلزل روحی و فکری نشوند و یا اینکه چنین القاء می‌نمایند تا مسلمان شدن این افراد را ناشی از ترور و تهدید و فشار روحی و روانی قلمداد نمایند.

علاوه بر آن تشکیلات بهائیت از طریق «لجنه‌ی عهد و میثاق» که به منزله‌ی تشکیلات جاسوسی و حفاظت اطلاعات علیه بهائیان می‌باشد، نسبت به بررسی علل مسلمان شدن این افراد می‌پردازند و تلاش می‌کند تا آنجا که ممکن است به عناوین مختلف حتی از طریق «تطمیع» و یا «تهدید» مجدداً آنان را به ورطه‌ی فرقه‌ی بهائیت بکشانند.

زمانی که از همه‌ی این اقدامات ناامید شدند نسبت «طرد» فرد مسلمان شده از تشکیلات بهائیت اقدام نموده و وی را از همه‌ی وابستگی‌های اداری، عقیدتی و تشکیلاتی بهائیت اخراج نموده و حتی سلام و کلام با وی نیز نمی‌نمایند.

تذکر این نکته لازم است که بسیاری از بهائیان، قلباً مسلمان شده‌اند ولی از ترس تشکیلات بهائی و آواره شدن زن و بچه آنان، جرأت ابراز ندارند. این مطلب را از خاطرات حسین فلاح، یک نجات یافته از بهائیت می‌توان دریافت. (جام جم: ۱۳۸۶؛ ۵۹، ۶ شهریور ۱۳۸۶)

در دهه ۷۰ تعداد بهائیان همدان حدود ۲۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد که اکثر آنها ساکن همدان بودند البته در روستاهای شهرستان بهار مثل لاله جین، جمشید آباد، میرزا حصار، ساری قمیش، چپقلو و نیز تعدادی خانواده بهائی هستند که اغلب به شهرستان همدان مهاجرت کرده‌اند. در روستا امزجرد نیز تعدادی خانواده بهائی ساکن بودند که امروز همه آنها به همدان و تهران مهاجرت کرده‌اند. در دهه ۷۰ فردی به نام بهروز راشدی رئیس محفل بهائیان همدان بود.

تبلیغ در بهائیت

به گزارش سایت تحلیلی، سیاسی و فرهنگی: رهبران فرقه منحرف بهائیت برای به انحراف کشانیدن جوانان و تبلیغ بهائیت از شگردهای خبیثانه‌ای استفاده می‌کنند.

روسای این فرقه منحرف که با بودجه میلیاردی آمریکا و انگلیس سالهاست که در تحت حمایت ویژه اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی سکنا گزیده‌اند، به دلیل نفرت و انزجار مردم ایران از مسلک استعمار ساخته بهائیت دست به تبلیغاتی به روش آندلسی زنده‌اند.

بنابراین گزارش؛ از مدت‌ها پیش به این سو کسانی که قصد نفوذ در میان جوانان ایرانی و جذب آنان به بهائیت را داشته‌اند از میان زنان بهائی انتخاب می‌شوند که با استفاده از جذابیت‌های زنانه و فریب جوانان آنان را به بهائیت می‌خوانند.

این در حالی است که این مبلغان از طریق همین جوانان لو رفته و چندین نفر از آنان چندی پیش در جزیره کیش دستگیر شدند. دستگیر شدگان که اکثراً تهرانی و تعدادی نیز از خارج آمده بودند با در دست داشتن جزوات بهائیت چاپ آلمان اقدام به فریب دادن جوانان و مسافران کیش می‌کردند که با اعتراض مردم و اطلاع به مقامات مسئول دستگیر شدند.

گفتنی است که استفاده از مسائل جنسی برای جذب جوانان و کشاندن آنان به انحرافات اخلاقی از اصول اولیه و بدیهی مبلغان بهائی است. (الهی: ۸۹ تاریخ مراجعه ۹۲/۸/۷)

فرقه ضاله بهائیت برای تبلیغ این فرقه انحرافی به شیوه جدیدی رو آورده است.

این گروه انحرافی اخیر اقدام به سفارش ساخت انواع پلاک طلا با مضامین بهاءالله بر روی انواع گردنبند، انگشتر، دستبند و ... می‌کند.

سفارش دهندگان با هدف ترویج فرقه ضاله بهائیت پس از مدتی استفاده، طلاها را به فروش می‌رسانند تا در اختیار مردم خصوصا مسلمانان قرار گیرد.

گفته می‌شود، ضرب طلاهای مورد نظر عمدتا در شهرهای بزرگ از جمله تهران و اصفهان صورت می‌گیرد. (الهی: ۸۸ تاریخ مراجعه ۹۲/۸/۷)

یکی دیگر از حربه های این فرقه برای بهائی کردن مردم برگرفته از تبلیغ مسیحیت تبشیری است که بعد از نفوذ در لایه های موسسات خدماتی سازمان ملل به عنوان ترویج مثلا واکسن مالاریا یا ایجاد کودکان و مدرسه به روستاهای آفریقائی یا امریکایی جنوبی رفتند و این کار تبشیری را ادامه دادند و همچنان انجام می‌دهند....

تاکید بیت العدل بر طرح‌های اجتماعی و حضور در خدمات عمومی که در نوع نقشه ها و برنامه‌های بیت العدل در طول دو دهه گذشته بوده در ادامه همین سیاست تبلیغ تبشیری در پوشش خدمات عام المنفعه است که مبتکرش مسیحیان تبشیری و حرکت «تنصیر» برای نصرانی و مسیحی کردن مردم در گوشه و کنار جهان بوده است....

اکنون بیت العدل در این اندیشه است با همین روش سراغ مردم ایران بیایند و آنها را بهائی کنند و در این راه مهره ها و ابزارشان بهائیان ایران هستند که آنها را به صف مقدم بفرستند و خودشان از پشت حمایت کنند و اگر با مانع روبرو شدند با فریادهای حقوق بشری، مظلوم نمائی نمایند.... (ستاری: ۲۰۰۷م: ۱)

یکی دیگر از راه های تبلیغ بهائیت که از یهودیت گرفته شده تظاهر به مظلوم گرایی می‌باشد که با این روش ترحم مردم را برانگیزاند و طرف دارانی از داخل و خارج از کشور برای خود جمع کند و پای مرام انحرافی خود هواخواهانی جمع نماید که با توجه به حمایت خارجی از این فرقه خودساخته معمولا این ادعاها در رسانه‌های غربی در بوق تبلیغاتی اعلام می‌گردد و جو بدی برای نظام جمهوری اسلامی در اذهان عمومی جهان ایجاد می‌کنند ولی در داخل به دلیل شناخت بیشتر مردم از آنان کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

به دلیل غیرقانونی بودن این فرقه هیچ آمار رسمی از تعداد پیروان آن وجود ندارد ولی با تحقیق از افراد موثق و مطلع می‌توان به این امر دست یافت که تعداد کل بهائیان همدان در حال حاضر نباید بیش از چهار هزار نفر باشد و قبرستان پیروان این فرقه در کیلومتر ۱۶ جاده همدان - تهران واقع می‌باشد. و اغلب پیروان این مسلک

نیز دین خود را کاملاً مخفی نگه می‌دارند و با توجه به اینکه این فرقه غیرقانونی است هیچ گونه تبلیغات علنی در استان ندارد و فقط برای جذب مردم به امور عام‌المنفعه و خیریه مشغول هستند تا با این اقدام وجهه خود را در بین مردم ارتقا ببخشند و اقدام به ساخت و تعمیر درمانگاه و مدرسه در روستاها و مناطق عقب افتاده می‌کنند و به این وسیله برای فرقه خود تبلیغ انجام می‌دهند. این فرقه با کمک به فقیران و مستمندان آنها را جذب می‌کنند و اغلب پیروان این فرقه را افراد فقیر و مستمند تشکیل می‌دهند و سران این فرقه با عوام فریبی سعی در جذب افراد ناآگاه دارند. که نمونه‌ای از آن را در زیر می‌آوریم.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حوزه فرقه ضاله بهائیت در اوایل دهه ۸۰ به منظور جذب روستائیان همدان، تلاش مرموزی را در آن منطقه آغاز کرده است. به گفته منابع موثق، تعدادی از پیروان این فرقه که در شهر همدان سکونت دارند به تازگی با مراجعه به روستاهای این شهرستان ضمن برگزاری نشست‌هایی به تبلیغ علیه دین اسلام پرداخته و برای تطمیع هر چه بیشتر روستائیان و گرایش آنان به سمت بهائیت وعده می‌دهند که مشکلات اقتصادی آنان را مرتفع کنند.

این منبع موثق خاطرنشان کرد: این افراد در نشست‌های خود، به جوانان این روستاها وعده داده‌اند که در صورت پذیرش فرقه بهایی، ضمن تهیه کلیه امکانات و ملزومات زندگی، سرمایه‌های لازم را نیز برای اشتغال در اختیار آنان قرار می‌دهند. این منبع افزود: طی این نشست‌ها مقرر شده، در هفته‌های آینده نیز نظیر چنین مراسمی در دیگر روستاهای شهرستان همدان برگزار شود. (حوزه: ۱۳۸۰؛ ۹۵ تاریخ مراجعه ۹۲/۷/۲۱)

یا در جایی دیگر پایگاه اطلاع رسانی حوزه به نقل از شبستان می‌گوید که عده‌ای از افراد مشکوک به بهانه ترویج فرهنگ مطالعه، اقدام به توزیع سی دی‌های تبلیغی بهائیت با عنوان «۱۲۰۰ کتاب در یک سی دی» در برخی میادین و معابر پر رفت و آمد شهر همدان کرده‌اند.

بنابراین گزارش در این سی دی‌های تبلیغی، علاوه بر مطالب وهن آمیز علیه مقدسات و باورهای اسلامی، به ترویج آموزه‌های بهائیت پرداخته شده است. همچنین در بخشی از این سی دی‌ها، ادعاهای مکاتب ضد دینی و داستان‌های غیر اخلاقی گنجانده شده است.

برخی افراد با اهداف خاص به دنبال توزیع این سی دی‌ها در بین مردم و به ویژه دانش آموزان و دانشجویان به بهانه‌های مطالعه‌های غیر درسی و روشنفکری هستند، تا بتوانند هوادارانی را در بین جوانان و مردم پیدا کنند. (حوزه: ۱۳۸۶؛ ۵۶ تاریخ مراجعه ۹۲/۰۷/۲۱)

در دهه گذشته این فرقه در بین اقشار مختلف مردم بویژه محیط‌های آموزشی و دانشگاه‌ها و مدارس بصورت علنی و آشکار و با برداشت‌هایی از عقاید، افکار و کتاب ضاله سلمان رشدی منفور فعالیت می‌کردند و در این رابطه یکسری مروج مرام بهائیت در مراکز فرهنگی شناسایی شده و فعالیت‌هایی نیز مانند جذب افراد مذهبی

از طریق مسائل فحشاء و منکرات به خود داشتند که تقریبا ناموفق بودند البته هم اکنون با انجام کارهای امنیتی توانستند تا حدود زیادی جلوی فعالیت های این فرقه گرفته شود.